

مایاکوفسکی را دریاب کهنگی را بسوزان



مایاکوفسکی و دیگران

شباب آتشکار

مایاکوفسکی را دریاب

کهنگی را بسوزان

بیانیه، مقاله، گزارش

مایاکوفسکی و دیگران

ترجمه: شهاب آشکار

انتشارات میر

فهرست

۴	سخنی با خواننده
۷	مایاکوفسکی را دریاب، کهنگی را بسوزان
۲۹	تو دهنی به سلیقه عوام
۳۵	راجع به فوتوریسم
	برنامه لف
۴۲	لف برای چه می جنگد
۵۰	لف بر چه کسانی حمله می کند
۵۴	لف به چه کسانی هشدار می دهد
۶۵	لف و مارکسیسم
۷۶	منابع و مراجع

سخنی با خواننده

مجموعه ای که پیش رو دارید به تاریخی از مبارزات هنرمندان رادیکال و انقلابی برای شکل و انسجام علیه کهنگی و ارتجاع تعلق دارد. گوشه ای از تاریخ فوتوریسم انقلابی در خلال صفحات آتی تقدیم می گردد. در ابتدا مقاله ای با عنوان "مایاکوفسکی را دریاب، کهنگی را بسوزان" که به شرح مسائل اساسی در درک صحیح از تاریخ هنر رادیکال و غبار رویی از واقعیت فوتوریسم و شاخصه های پیشگام آن می پردازد به قلم مترجم آورده شده است. این مقاله فشرده و خلاصه ای از نوشته ای طولانی تر بوده که بنا به ضرورت کوتاه گردیده است.

در ترجمه ها از برگردان انگلیسی استفاده شده که مشخصات متن و مترجم انگلیسی در قسمت پایانی در بخش "منابع و مراجع" بطور کامل قید شده است. در ترجمه سعی شده حتی در جزئیات تا نهایت امکان وفاداری به متن حفظ گردد. همچنین کوشیدم در انتخاب واژه ها و کلام از زبان فوتوریستی استفاده کنم. جهت مقدور شدن این امر متون دیگری از نویسندگان فوتوریست مورد مطالعه واقع و ویراستاری نیز بر این اساس انجام گرفت. آنجا که واژه های کلیدی و مورد تاکید ترجمه گردیده و حس کردم که ترجمه بار معنایی کلمه را بطور کامل بیان نمی کند واژه انگلیسی را در

قسمت یادداشتها قید کردم تا دست خواننده باز باشد. ساختار تقریباً شاعرانه جملات و تاکید بر واژه ها مخصوصاً واژه های کلیدی معین نظیر "ما"، "ساختن"، "نوین"، "کهنه"، "جنگیدن" و ... وسواس در وفاداری بیشتر به متن را در این ترجمه طلب می کرد.

متن ها پر است از اسامی خاص معطوف به افراد و گروه ها و جریان هایی که برای فهم بهتر متن داشتن شناخت از آنها واجب است. از این رو در پایان و در قسمت یادداشت ها بطور خلاصه به آنها اشاره شده است. مطالبی که در کروش آمده اند تماماً از مترجم هستند مگر اینکه "مترجم انگلیسی" درج گردیده باشد.

امید است تقدیم این جزوه کوچک مورد توجه دوستداران هنر نو و انقلابی و مبارزین و فعالین خستگی ناپذیر این وادی قرار گیرد. مسلماً کاری که صورت گرفته به علت بی تجربگی و تازه کار بودن مترجم، عاری از عیب و نقص نیست. بنابراین همین جا لازم می دانم بابت تمام عیوب و ایراداتی که به دیدگان خوانندگان حرفه ای می آید عذر خواهی کنم و امیدوارم از انتقادات تان بی نصیب نگردم.

شهاب آتشکار

خرداد ۸۹



پوستر انقلابی، نقاشی و نوشته ها از مایاکوفسکی

مایاکوفسکی را دریاب کهنگی را بسوزان!

"ابر شلووارپوش" را همه می شناسیم. جوانی عاشق پیشه، دردمند، با روحی نا آرام و کلامی تلخ و گزنده. از عشقش می گوید از ماریا، از لیلی، از شکست عشقی، از بار جانکاه اندوه. از کلام ساده و صریح و آهنگ خشن و خراشیده اش متأثر می شویم و به دنیایش می روییم. طغیان ها و ضجه هایش بر کهنگی و ناملایمتی روزگار و روزمرگی، ما را نیز با او همکلام و همدل می کند.

مایاکوفسکی در ایران بسیار محبوب است. جوانان ایرانی از فراز قرنی فاصله، ابر شلووار پوشی که خون می گیرد را در کنار خود ملموس می یابند. در فراغ یار با او میگیرند. همراه او به آسمان و زمین و اسطوره ها فحش می دهند و ناله سر می دهند. چنین تصویر و ادراکی از مایاکوفسکی در اتمسفر ادبی و جامعه کتابخوان و اهل شعر امروز ایران جاری است. هر چند همراه این گذاره ها گهگداری اشاره هایی از جوانب دیگر زندگی هنری وی می یابیم، اما مایاکوفسکی بطور عمده برای ما چنین تعریف شده است: یک انسان عاشق، شاعری دلخسته و ماکسیمالیست که درد و رنج کوهوارش را

در شعرش موجز می کند. از دردهایش تندیس شعر می تراشد^۴ و آن را بر قلب خواننده می نشاند. آرمانگرایی او بزحمت از سوز و گداز ناله آسای عاشقانه فراتر می رود ... اما آیا این تمام واقعیت مایاکوفسکی است؟

پاسخ ساده و صریح است. خیر! مایاکوفسکی فراتر از این کاریکاتورپردازی های جامعه ادبی است که آینه خود را در برابر آینه "سلیقه عوام"^۵ قرار داده تا هر دو به قیمت نابودی هنر نو و پیشگام به تداوم حقیرانه شان تا بی نهایت ادامه دهند.

پس برای شناخت مایاکوفسکی در ابتدا باید در برابر سلیقه عوام و جامعه ادبی که آن را تغذیه می کند سینه سپر کرد. این را خود از مایاکوفسکی آموختیم. بدین گونه است که نتنها می توانیم به مایاکوفسکی واقعی دست یابیم بلکه همچنین می توانیم باب طبع وی و به روش او عمل کنیم!

امید و آرمانگرایی حتی در منظومه های عاشقانه وی ردپایی از خود بر جا گذاشته است. اما همه چیز به یک ردپای کمرنگ ختم نشد. مایاکوفسکی با پیشروی در مسیر تاریخ و با قرار گرفتن در بطن یکی از بزرگترین وقایع تاریخ بشریت در دوراهی سرنوشت قرار گرفت. انقلاب اکتبر در روسیه به پیروزی رسید. همچون سراسر کشور، در درون جنبش هنری روسیه و در درون مایاکوفسکی نیز انقلابی به وقوع می پیوندد. ناله های مایوسانه از کهنگی و روزمرگی به فریاد و فراتر از فریاد به شرکت فعالانه در راه مبارزه برای تغییر جهان کهنه، نابودی بنیان ستم و استثمار و ساختمان زندگی نوین تبدیل می شود. مایاکوفسکی قد می کشد، انگاره های کهنه که در اشعار پیش از انقلابش عمده بودند، کمرنگ می شوند و حتی دور ریخته می

شود. رد پاهای کمرنگ دیروز قوت می گیرند و سر و شکل هنر جدید مایاکوفسکی را تعیین می کنند. مبانی جدید هنر، مبانی منطبق بر نیازهای روز انقلاب جایگزین می گردد. شعر و هنر مایاکوفسکی سرخ می شود.

مایاکوفسکی و رفقاییش، پیشگامان تلاش انقلابی هنر برای لایروبی از لجن کهنگی و سنت در این عرصه می گردند. علیه تمام مظاهر عقب ماندگی و ارتجاع در هر گوشه و کناری اعلام جنگ می کنند. فرم هنری را برای گنجیدن محتوای انقلابی در آن از ریشه متحول می کنند. "بلشویک های عرصه هنر"^۶ برای تبلیغ انقلاب تمامی فرم های نوین را بکار می گیرند و در هم ترکیب می کنند. ژانرهای جدید هنری آفریده می شود تا انقلاب بتواند پرطنین تر و باصلابت تر تکلم کند.

مایاکوفسکی سینه سپر می کند و آتش به خرمن "هنر برای هنر"ی ها می اندازد. در میان لابه و نفرین آکادمیست ها و ادبا بدون بیم، مرز شعر و شعار را در هم می پیچد. شعر را به شعار و شعار را به شعر تبدیل می کند و تقدس لاهوتی آن را رهسپار زباله دان می کند.

شعر مایاکوفسکی فرمان رژه می دهد.^۷ با کارگران علیه سفید ها سنگر می گیرد. توپ می شود. آتش می کند. کارگر می شود از اعماق زمین ذغال سنگ بیرون می کشد. در کارخانه، تراکتور مونتاژ می کند. ملوان می شود بر امواج خروشان اقیانوس ها و خلیج ها می راند. مایاکوفسکی و شعرش چون توده های شوروی در سالهای جنگ و قحطی و سرما تا سرحد جان، در جبهه و در پشت جبهه می جنگند.

شخصیت و توانایی هنری مایاکوفسکی با انقلاب اکتبر از یاس و رخوت رها می گردد و در هر پیچ و خم انقلاب جوانب تازه ای از هنر وی

پدیدار می شود. در هر گام فرم های نوین و راهگشایی های عمیق تر و جدی تر در تولید آثار هنری نوین و گسست از مدل ها و روش های کهنه و سنتی به منصفه ظهور می رسند.

امروزه کسی نیست که از مایاکوفسکی بدش بیاید. چه "زیبایی پرستانی" که در تحسین و ستایش مایاکوفسکی زبان و قلم نمی چرخانند. آن روزگار کمتر کسی از این صنف حتی می توانست وجود وی را تحمل کند. اما علاقه و ستایش امروز اخلاف آنان از مایاکوفسکی چیست و چگونه است؟ واقعیت این است که این جماعت تنها زمانی می توانند از علقه و کشش به مایاکوفسکی دم بزنند که در ابتدا مایاکوفسکی را باب میل خود تعریف کنند و بدین گونه خطراتش را دفع کنند.

عجیب است در روزگاری زندگی می کنیم که حتی طرفداران هنر "ناب"، برای مایاکوفسکی سینه چاک می دهند و خود را مرید او و حلقه هنری فوتوریستی وی می دانند؛ کسانی که تعهد هنرمند را عاملی برای خدشه دار شدن و ابتذال احساسات پاک هنری قلمداد می کنند و دم به دم علیه هنر "ایدئولوژیک" دشنام سر می دهند چه برسد به آنکه هنر سیاسی شود و واویلا روزی که شعر شعار شود! اینان امروز همگی در جشنهای یادبود مایاکوفسکی های های در غم "شاعر نابغه" می گریند. در پس این نمایشهای رمانتیک اما نباید فراموش کرد این ابراز علاقه بر تعریف معینی استوار است. تعریفی تحریف شده و ارتجاعی. مایاکوفسکی را جدا از خصیصه ها و جوانب عمده و تعیین کننده فعالیت هنریش در قالب تصویری عاری و پالوده از گزاره های انقلابی و کمونیستی اش جلوه می دهند. ابراز احترام و

تقلید و ارادت آنان به مایاکوفسکی از علاقه عتیقه شناسانه ای که به هر حال شامل تمام مشاهیر تاریخ هنر می گردد، سرچشمه می گیرد. گیرم این ابراز علاقه به مشاهیر، پلورالیستی^۱ هم باشد، مایاکوفسکی کجا و فرچه های باستان شناسی و چشمی های عتیقه فروشی کجا؟!

توده ها بر اثر اشتراکات و همدردیها و هم نوایی های مایاکوفسکی جذب او می شوند و از هنرش لذت می برند، جوانان علیرغم موانع سانسور حکومتی و ادبی از مایاکوفسکی الهام می گیرند. آنها هم به اندازه شاعر از کهنگی ها متنفرند و از روزمرگیها، کرختی ها و سنتها و عادتها نفرت دارند. این علاقه و دوستی و الهام گیری از مایاکوفسکی در میان مردم اما با ابراز ارادت و ستایش های جمال پرستان و دلالان بازار انتشار کتاب از ریشه متفاوت است.

جهت آشکار شدن دشمنی ها با مایاکوفسکی، در پس ابراز علاقه های ادیبانه و ابراز فضل های رمانتیک باید این شاخص را علم کرد که چه کسی مواضع و دستاوردهای وی طی زندگی هنری اش را پنهان و تحریف می کند؟ چنین کسی دشمن مایاکوفسکی است و نه دوست وی. و دشمنی ای از این دست چه بسا که خیلی بهتر از کتاب سوزی فاشیستی بتواند در رشد و گسترش هنر نو و انقلابی خلل وارد سازد.

در رابطه با جنبه **عمومی** دشمنی علیه مایاکوفسکی که در رنگ و لعاب دوستی و ستایش و ... اعمال شد سخن گفتیم. اینک باید به جنبه های **تخصصی و ویژه** این دشمنی پردازیم. برای یافتن نمونه هایی از این جنبه باید کمی اعصاب آهنی داشته باشیم و با قبول زحمت به سراغ ادیبان، آکادمیست ها، هنرمندان و نقادان "بزرگ" برویم. شیوه این حضرات گرانقدر

با جمال پرستان پادو مسلک و دلالهای کتاب و نشر تفاوتی اصولی ندارد، تنها فرق آنجاست که در اینجا در خصومت با مایاکوفسکی، در حوزه انتخاب اشعار منتشره و بیوگرافی نویسی و ... برای عموم مخاطبین طرف نیستیم بلکه بیشتر با اشکالی نظیر مقالات نقد، تاریخ نگاری و تئوری پردازی برای تغذیه قشر "الیت" مواجهیم. آدرس یافتن این جبهه ارتجاعی ژورنالهای ادبی و رسانه های بین المللی و بزرگ است.

از گوناگونی ها که بگذریم شباهتهای عجیبی در تمام تصویرسازی هایی که توسط آکادمیسین ها و ادیبان و نقادان "بزرگ" ارائه می گردد یافت می شود. کلیشه ای با این حال و هوا که: مایاکوفسکی و رفقاییش خیالپردازان و آرمانگرایان - البته پاک و معصوم و بی خبر - از همه جا بودند که فریب بلشویکهای خونخوار و جنایتکار را خوردند. در انقلاب شرکت کردند و نهایتا وقتی خر انقلابیون از پل گذشت و دیگر به آنها نیازی نبود، همان بلشویکهایی که بر دوش اینها انقلاب نمودند آنها را از سر خود باز کردند و به گولاگها و گورهای دسته جمعی فرستادند...

این است فشرده قصه سرایی هایی که بس که در طول تاریخ معاصر تکرار شده هم جلوه منطقی یافته و هم عامه پسند گشته است. گرچه این سبک اظهارات بسیار مطمئن تر و "مستند" تر از انواع پیش است اما درمبندل بودن و مزخرف بودن دست کمی از آنها ندارد. در حقیقت این پایه و توجیه تئوریکی است که مبنای کار پادو ها و نوچه های کوچک تر قرار می گیرد.

در بالا به قصه ادیبان و ایدئولوگهای ضد کمونیست و ضد انقلاب - که این ضد کمونیست بودن و ضد انقلابی بودن آنها دقیقا به علت دنباله روی

آنها از تبلیغات مدیای امپریالیستی در جا انداختن "مرگ کمونیسم" است و نه مبنی بر "مستقل" بودن آنان - درباره تاریخ شوروی و فوتوریستها اشاره شد. تصویر پردازی ای که به طرز بیشرمانه ای مزخرف و دروغین است. نباید نه مرعوب کرسی دانشگاهی و بلندگو هایی که خارج از نوبت در اختیار قرار می گیرند و نه مرعوب اعتبار و شهرت و مطالعات و حجم تالیفات کسی شد که مزخرف می گوید. باید مزخرفاتش را فاش کرد و از این ابایی نداشت. کسانی که سالهاست جز تعریف قصه "مزرعه حیوانات"^۹ چیزی برای تحویل به مردم ندارند آنقدر مبتلا به پوسیدگی و گندیدگی شده اند که با ضربه های بیرحمانه حقیقت تمام کاشانه حقیرشان در هم شکند. کسانی که تمام هم و غمشان این است که توده ها را متقاعد کنند تلاش برای آزادی و نابودی ستم بیفایده است و شرش بیشتر از خیرش است آگاهانه یا ناآگاهانه در حال خدمت به نظم ستمگرانه موجود هستند. در واقع اینها هستند که باید مرعوب بشوند و نه ما!

اما داستان واقعی فوتوریسم چیست؟ در برابر دروغ ها و ایدئولوژی پردازیهای ارتجاعی که بر این دروغ ها استوار است مغلوب و تسلیم خواهیم بود مادامی که ندانیم واقعیت چیست:

و اینک داستان واقعی؛ فوتوریسم روسی در اوایل دهه دوم قرن بیستم شکل گرفت. گروهی از هنرمندان جوان که در اثر پیشرفتهای صنعتی در بسامد با مبارزات آزادیخواه و پیشروانه طبقه کارگر روسیه و طوفانهای اعتصاب و تظاهرات و مبارزه گرد هم آمدند تا خط مشی نوینی در هنر پیش بگیرند. مانیفست این جنبش هنری رادیکال^{۱۰}، اعلان جنگ به تمام کهنگی ها بود. یک چیز فوتوریسم را متحد می کرد و همه آنها در یک هدف مشترک بودند و آن هم این بود: تغییر بنیادین در هنر، در فرم و محتوی

برای سازگاری آن با روز. آنها سبکهای موجود کلاسیک و شیوه های کهنه را مانعی در برابر شکوفایی هنر ارزیابی می کردند. ولی از همان ابتدا بحث و جدال بر سر اینکه ضرورت و ایجاب روز چیست و روح نو را تا چه حد و در چه جوانبی باید در هنر دخیل کرد و اصولا اینکه نو بودن یعنی چه در صفوف فوتوریست ها ادامه داشت. این بحث ها علاوه بر مسائل تکنیکی، بطور عمده از مسائل ایدئولوژیک نشئت می گرفت و این مسائل ایدئولوژیک در فرازهای تاریخی پیشارو باعث تغییرات بنیادین چهره فوتوریسم گردیدند. جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر دو فراز تاریخی مهم در پالایش این جنبش هنری از کهنه گرایی ها و بینش های سبک گرایانه و فرمالیستی به هنر بود. نبردهای ایدئولوژیک تا آستانه انقلاب اکتبر به نفع کمونیست ها و انقلابیون تمام شد. فوتوریسم جبهه چپ هنر گردید. این تصفیه ها به انسجام عمل این جبهه در بحبوحه انقلاب و مسیر پرپیچ و خم آن یاری کرد. در تنفس پیش آمده از جنگ و قحطی، فوتوریسم برای کار پرتنرتر و شرکت پر انرژی تر در پیشبرد انقلاب در لف متشکل شد. سالهای نپ آغاز شده بود. سالهای نپ، دوران قدرت گیری بورژوازی و بوروکراسی بود. لف گرچه متحدانه علیه روح نپ می جنگید ولی خود نیز از فعل و انفعالات جامعه جدا نبود. فروکشی جو انقلابی در جهان و در روسیه صفوف هنرمندان انقلابی را نیز به چالش کشاند. فوتوریسم در یک انشقاق دیگر درگیر شده بود.

بوروکراسی، کوتاه فکری و کهنه گرایی جدی بود و بطور موثری از بیرون فشار می آورد، ولی نیروی تعیین کننده تر از آن بحران ایدئولوژیک داخلی لف بود. مسئله پیوندهای فوتوریسم با انقلاب، با فروکش کردن جو انقلابی تضعیف شد. روحیه خرده بورژوازی روشنفکرانه در شکل سبک سازی و گرایش به آبستره سازی و رگه های هنر ناب بروز کرد. مبارزه رادیکال و

انقلابی برای دفن بورژوازی، رنگ و بوی ناله های رمانتیک بخود می گرفت. دیگر هدف آنان نه آنطور که لف در آغاز می خواست خدمت به انقلاب در هنر بلکه بیشتر تلاش در جهت ساختن یک مکتب جمال پرستی مدرن بود. این کشش ها به جدلهای ایدئولوژیک و جدایی های تشکیلاتی منجر شد. نهایتاً بر اثر انشقاق ها و جدایی ها لف از انتشار باز ایستاد. تلاش دوباره برای سازماندهی چپ هنری در نووی لف هم نتوانست در برابر جریان غالب دوام آورد. عوامل متعدد عینی و ذهنی در این روند قهقرایی موثر بودند. در اواخر دهه بیست دیگر عملاً چیزی به اسم فوتوریسم و جبهه چپ هنر موجود نبود. معدودی همچون مایاکوفسکی همچنان بر سر ایدئولوژی و آرمان کمونیستی ایستاده بودند. آنچه از لف باقی مانده بود هنرمندان کهنه کاری بودند که اکنون به گروه های متعدد تقسیم شده بودند و هر کس به راهی می رفت.

در حقیقت فوتوریسم نه در اثر سرکوب های بروکراتیک حکومتی دهه سی که بر اثر تضادهای ایدئولوژیک درونی فروپاشید و سرکوبها تنها عده ای - نه چندان قلیل - از پیروان پیشین این جنبش هنری را سرکوب نمود و راهی زندان و گولاگ و ... کرد.^{۱۱}

اما نتایج سرکوب فقط حذف افراد از صحنه نبود بلکه مهم تر از آن کشتن پویایی و جوشش فکری موجود در جامعه بود.^{۱۲} رئالیسم سوسیالیستی^{۱۳} وسیله ای برای منکوب نمودن گروه های هنری و روشنفکری شد. و این بر خلاف انتظار بی اساسی که رهبری شوروی داشت نه به استحکام فرهنگ کمونیستی و نه به ترجمان واقعی اراده پرولتری در وادی هنر انجامید. غالب سازی یک نظام و فلسفه رسمی در هنر و ادبیات که

خود هرگز پالوده از کهنگی فرم و محتوی نبود در حقیقت هنر انقلابی را
اخته کرد.

بورژواها و ادیبان خدمتگذار آنها از سرشاخ شدن مایاکوفسکی با
مبانی رئالیسم سوسیالیستی خوشحال می شوند و اینطور وانمود می کنند
که مایاکوفسکی چگونه علیه کمونیسم ایستاد و در مقابل آن مبارزه کرد! این
صحنه آرایی نبرد که کوشش می کند چنین وانمود کند که مخالفت با
رئالیسم سوسیالیستی نشانه مخالفت او با سوسیالیستی شدن هنر است سر
سوزنی با واقعیت مطابقت ندارد. مسئله حتی ذره ای بر سر سوسیالیستی
بودن هنر نبود. نقد مایاکوفسکی به رئالیسم سوسیالیستی از آنجا بود که این
سبک و فرم هنری نمی توانست محتوای انقلابی را بطور مطلوب نشان دهد،
زیرا خود از کهنه گرایی و سنت گرایی هایی به ارث مانده از دنیای کهن میرا
نبود. برخلاف ادعاها، جبهه گیری مایاکوفسکی علیه رئالیسم سوسیالیستی
نه از آنرو بود که این نظام هنری، سوسیالیستی بود بلکه به این علت بود که
رئالیسم سوسیالیستی در حقیقت عاری از سوسیالیسم بود! تاریخ نیز نشان
داد که در دوران قبضه قدرت توسط سرمایه داری در شوروی در اواسط دهه
پنجاه ، چگونه هنر و ادبیات که قرار بود به سوسیالیسم خدمت کند به
عاملی برای تقدیس و توجیه بورژوازی نوین شد.

آیا صنف ادیبان و ایدئولوگهای بورژوازی، راست می گویند که
مایاکوفسکی علیه بوروکراسی و "استالینیسیم" بود؟ بله! در این
حرف واقعیتی وجود دارد، ولی آیا این را هم می گویند که اگر
مایاکوفسکی یک خط علیه بوروکراسی دولتی شوروی آورده به ازای
آن ده ها صفحه علیه بورژوازی جهانی^{۱۳} به مثابه عامل تمام بدبختی

ها و نکبت‌ها نوشته است؟ و به ازای هر خط علیه سانسور و ممیزی در شوروی، صدها پاراگراف درباره بهتر بودن شوروی از دنیای سرمایه داری^۴ و در ستایش آن؟ آیا مایاکوفسکی روحیه لیبرال و برخوردی رمانتیک نسبت به سرکوب ضد انقلاب داشته است؟ هرگز. برعکس وی در واقع همدست "بلشویک‌های جنایتکار" به سرکوب خونین ژنرال‌های سفید، کولاک‌ها، متجاوزین و ...^۵ بود، به این همدستی افتخار می‌کرد و آن را با صدای بلند فریاد می‌زد! فریادی که هنوز هم می‌توان آن را شنید. ولی حضرات ادیب و آکادمیست‌های مشهور و بزرگ ما این مواقع گوششان سنگین می‌شود.

حقیقت مایاکوفسکی و شوروی بسیار واقعی‌تر و زنده‌تر از قصه سرایی‌های مبتذل مرتجعین است. آنها از قد و بالای مایاکوفسکی تنها آستر کتش را به ما نشان می‌دهند و می‌گویند مایاکوفسکی همین است! مایاکوفسکی تمام قد اما، علیه آنهاست و اگر امروز زنده و در صحنه بود ستایش و احترامات بی‌دریغ خود را تماما با اعطای دوباره لقب "مادرسگ"^۶ به او بروز می‌دادند.

در بالا به دیدگاه‌های ایدئولوژی‌های بورژوا و ادیبان "مستقل" پرداختیم اینک ببینیم دیدگاه‌های غالب بر جریان چپ چیست. بطور عمده دو نگرش نادرست به تاریخ هنر رادیکال در جنبش چپ موجود است که در ادامه به طور خلاصه به آن می‌پردازیم:

نگرش اول به تاریخ جنبش کمونیستی و فرهنگ و هنر چپ در حقیقت همان تحلیل و روایت رسمی شوروی از آن است و نه چیزی فراتر. در حقیقت هنر مایاکوفسکی از نظر این بینش دوره‌ای از هنر شوروی است

که تفاوت و تعارض چندانی هم با رئالیسم سوسیالیستی ندارد بلکه حتی به نوعی خود یکی از سرچشمه های آن است!^۷ فلسفه ای که این دیدگاه از آن نشئت می گیرد، متافیزیک را به جای دیالکتیک در برخورد با مسائل پیچیده تاریخی قرار داده است. عدم تشخیص تضادها در جامعه سوسیالیستی و عدم قائل شدن به تفاوت در نحوه برخورد به تضادهای مختلف حاصل کاربست روش مکانیکی در برخورد با مسائل است. این طرز برخورد به مسائل حاد اجتماعی نمی تواند پاسخی راهگشا و حقیقی بدهد. تکرار دگم وار گذشته ها و لاپوشانی تضادها بجای حل آنها و سرکوب پویایی ها به جای فضا دادن به آنها برای شکوفایی، همچنان متد نظری کسانی است که اینگونه به جهان می نگرند.

این دیدگاه فکری و فلسفه ای که بر آن مسلط است گذشته جنبش کمونیستی را چون عتیقه ای آنتیک و با ارزش ستایش می کند و صریحا با "سوزاندن کهنگی ها به نام فردا"^۸ منافات دارد و ترک جهان کهنه را بدون میراث باقیمانده از گذشتگان یارا نیست. هر چند این جریان بسیار اصرار دارد که دیدگاهش "اصولی" است ولی این اصولی بودن دقیقا به معنای محافظه کاری و مماشات در برابر جهان کهنه و حفظ موضع عقب مانده و پوسیده ای است که هیچ ربطی با پویایی و تحول کمونیسم به مثابه یک علم ندارد. این در حقیقت نه اصولی بودن که چسبیدن بصورت اصولی به نارسایی های تئوریک و فلسفی گذشته و اشتباهاتی است که بر جنبش کمونیستی حاکم بوده است. از آنجا که ما پرچم داران رویش فرداهاییم و نه مشتی عتیقه دوست و کلکسیونر گذشته، نمی توانیم نسبت به این جریان مماشات جویم و از آن گسست نکنیم.

البته این جریان بهیچ وجه جریان غالب جنبش چپ فعلی نیست و خطر آن نیز این روزها در درجه اول نیست. ولی علت مغلوب بودن آن هم نه بسبب نقدهای حقیقت جوینه کمونیستها برای گسست از ایده های کهن که بسبب هجومهای هیستریک ضد کمونیستی رسانه های امپریالیستی بوده است. این نشاندهنده ضرورت یک نقد سیستماتیک از منظر کمونیستی به ایده های دگماتیکی است که خود را بخطا کمونیسم راستین و اصولی می نامد. بله! برآستی به نام فرداها باید این کهنگی ها را سوزاند.

در جنبش چپ امروز نگرش دیگری به تاریخ کمونیسم و هنر انقلابی و رادیکال نیز موجود است که این یکی بر اثر مجموعی از علل غالب است. این نگرش مدعی است برخلاف دیگری به درک نوین و پویا از هنر مایاکوفسکی و هنر و فرهنگ پرولتری به مفهوم عام دست یافته است. به دیالکتیک مسلح است و از روشهای مکانیکی و "حذف گرایانه" پیشین گسست نموده است. ولی این دیدگاه که بسیار مصر است خود را "چپ نو" جا بزند نیز چندان نوتر از دیدگاه سنتی پیشین نیست. مشخصه اصلی این درک به جریانهای برجسته هنر رادیکال، برخوردهای لیبرال و منطبق بر "مد روز" (و نه ضرورت روز) به فرم و محتوا، گسست از جوانب پرولتری و انقلابی هنر مترقی، بی توجهی به چشم اندازهای تاریخی و واضح تر از همه بی بهایی نسبت به عنصر توده ای تولید هنر است. چنین درکی تحلیل ها را بجای راهگشایی به ناکجا آباد می برند. زمانی که قرار است به ثمر آفرینش هنری نو منجر شوند وضع بدتر هم می شود.

نتایج و آثاری که نهایتا جایگاه خود را در نمایشگاه ها و ژورنالها و بنگاه های انتشاراتی و تبلیغاتی بورژوازی می جوید. فرم های "انقلابی" در خدمت محتوای ارتجاعی عمل می کنند!

علل تقویت این جریان نه بخاطر رویکردی نو و حقیقت جو نسبت به چپ سنتی که نهفته در هم بسامدی و الهام پذیری اش از هیستری ضد کمونیستی راست و ارتجاعی و همپایی با مد روز ممکن گشته است. چپ سنتی به عنوان یک ناسزا در برخوردهای دیگر نسبت به هنر در جنبش چپ آورده می شود اما در اساس درک "چپ نو" چندان فرقی با درک رایج و سنتی دیگر راجع به هنر فوتوریسم ندارد. آنها هم به همان اندازه عتیقه جو هستند!

برخورد سبک پردازانه و مقلدانه از روشهای فوتوریستی با درکهای روشنفکرانه میل به تجرید و انتزاع از مضامین ایدئولوژیک و دور از هرگونه کار هنری در میان توده ها و الهام گیری از آنها، اینها را به گروه و نحله ای روشنفکر جدا از توده، هنرشان را به سبک پردازی و تجرید گرایی خالی از مضامین انقلابی و مترقی و ایدئولوژی شان را به برداشتی لیبرالیستی و تحت تاثیر تبلیغات ضد کمونیستی بدل می کند.

بنیاداً از منظر اینان تفاوتی بین نوگرایی هنر فوتوریستی، اکسپرسیونیستی و سورئالیستی موجود نیست. دیدگاه فرم محور و فرم دوست و سبک گرا براحتی خود را از شر ایدئولوژی رها کند و تا پست مدرنیسم کش آید.

برای کمونیست ها گسست از ایده های "چپ نو"، نیز مانند گسست از ایده های "اصولی" به یک اندازه و حتی بیشتر از آن اهمیت دارد. گسست از چپ نو نیز گسست از کهنگی هایی است که خود را بزرگ کرده اند.

مایاکوفسکی حلقه مفقوده انقلاب ما:

در نظر اول ادعای بزرگی است! مایاکوفسکی چگونه می تواند حلقه مفقوده انقلاب ما باشد؟ اما وقتی بیشتر تأمل کنیم، وقتی نیازمندیهای جنبش انقلابی ایران و خصیصه های مایاکوفسکی به معنای عام آن را بررسی کنیم بسیاری از ضرورت‌هایی که بدان نیازمندیم را کشف می کنیم.

مایاکوفسکی خصیصه ها و فاکتورهایی دارد که ما نداریم. نسل مایاکوفسکی با اتکا به این خصایص و با بهره گیری از آنها موفق به یک انقلاب همه جانبه و عمیق گردیدند و ما بخاطر عدم چنین اتکاها و توانمندی هایی قادر به انقلاب و گسترش جنبش انقلابی نیستیم.

انقلابیون روس اعتماد به نفس، کار و کوشش خستگی ناپذیر، سازماندهی، جرئت شناکردن برخلاف جریان و ایستادن بر سر آرمان در سخت ترین شرایط را داشتند. اینها عوامل تاثیر گذار در موفقیت آنها بود. واقعیت آن است که جنبش کمونیستی امروز ایران به مفهوم عام آن فاقد چنین فاکتورهایی است و از اینرو "توان" انقلاب در ایران در حد صفر است!

برای انقلاب ما به پروردن مایاکوفسکی ها نیاز داریم. ما به اعتماد به نفس پرولتری نیاز داریم. پرولتاریا می تواند رهبری انقلابی را بدست گیرد. می تواند تمام زحمتکشان را برای نابودی دنیای کهن و برقراری دنیای عاری از ستم و استثمار هدایت کنند. زحمتکشان می توانند انقلاب کنند و ظلم را با همان زنجیرهایی که این همه مدت بر دست و پای آنان بسته بود حلق آویز کنند. ما اهل کار طاقت فرسا بدون خستگی و ابراز ناتوانی نبوده ایم. ناملایمتی ها خیلی زود به ناامیدی بدل شده، ما را تحت تاثیر قرار داده و

سلاح مبارزه را از کف مان ربوده است، سازمانیابی در این مملکت برای کمونیست ها سالهاست معنایی ندارد. آدم ها به سازمان های تک نفره تبدیل شده اند. خلاف جریان رفتن سخت ترین کار دنیاست. شجاعت انقلابی هم ارز و هم سنگ خلاف جریان شنا کردن است. تا چه حد در برابر کهنگی ها و نادرستی ها ایستاده ایم، تا چه حد در برابر جو موجود، شووینیسیم، مردسالاری و ... بدون ترس و واهمه سینه سپر کردیم؟ یا که نه همواره کار ساده تر را انتخاب کردیم و هم رنگ جماعت گردیدیم؟ ایستادن بر سر آرمان؟! سوال پیش می آید که بدون داشتن تمام فاکتورهای برشمرده آیا اصلا می توان بر سر آرمان ایستاد و اصولا اینکه کدام آرمان؟! ما به آرمانهایی نیاز داریم. چون آدمهای آرمانگرا نمی توانند بدون آرمان سر کنند. ما به آرمانهای کمونیستی و انقلابی نیاز داریم. باید سخت بر سر این آرمانها ایستاد و این نیازمند آن است که مسیری طولانی و مواج را برخلاف جریان سیل آسای هرزآب روزمرگی و مماشات شنا کنیم. کار سختی است اما شدنی است. باید سازمانیافت، نیروی محدود فرد را در قالب سازمانیابی با کلکتیو و برنامه ریزی پیوند داد. سرکشی انقلابی باید با انضباط و تعهد سازمانی همنشین گردد. باید سازمانی برای مبارزه خستگی ناپذیر و مداوم ساخت. سازمانی واقعی که با هر ناملایمتی از راه بدر نگردد و این بدون درک قدرت عظیم و لایزال توده ها و اعتماد به امکان رهایی از شر هر چه ظلم و ستم است هرگز ممکن نیست.

مایاکوفسکی ای که اینک ما شناخته ایم و نه آنی که برایمان وصف کرده اند، براستی حلقه مفقوده انقلاب قرن بیست و یکم است. چون او و یاران و هم نسلانش همه این هایی که ما بدانها نیازمندیم و فاقد آنیم را داشتند و در راه رهایی بکار بستند. ما نیز برای نابودی نظام کهنه و ارتجاعی

حاکم بر ایران و دم و دستگاه غدار و سرکوبگرش و بیش از آن برای ساختمان دنیای نوین در فردای این نابودی عظیم به همه اینها نیاز داریم. و مسلمانان در مفهوم ۱۹۱۷ آن بلکه با سلاح نقد باید به جان این گستره عظیم تجربیات انقلابی پرولتاریا افتاد، سره را از ناسره و درست را از غلط بیرون کشید و با پالایش عمل‌ها، تجربیات و حوادث مفاهیم انقلابی و نور را هرچه غنی‌تر ساخت و سلاح مبارزه را صیقل داد.

مایاکوفسکی را دریاب! کهنگی را بسوزان!

مایاکوفسکی واقعی چیزی جز آن است که می‌خواهند به ما حقنه کنند. چیزی فراتر از آن عاشق درمانده که سرگشته است به زمین بد و بیراه بگوید یا به آسمان. فراتر از یک منتقد غرغرو. او نه به بوروکراسی و تشریفات شفقتی دارد و نه با نوگرایی برای تزئین خانه بورژواها ارتباطی. او یک مبارز واقعی است که درسهای زیادی برای آموختن به ما دارد. او است که از "زراد خانه هنر" به تمام مزخرفات ارتجاعی "تف می‌کند." "جداً باید او را از نو با رویکردی نوین مطالعه کرد، از او آموخت و از هنرش الهام گرفت. از اعتماد به نفس و سخت‌کوشی اش، از شجاعتش، از روح مبارزاتش و عمق باورهای انسانی اش. اگر او اکنون در میان ما بود با کلام باصلابتش چنین فریاد می‌زد:

حاکمان خون و جنون و سرمایه! ندای ما را بشنوید. ما عصبانی هستیم! بازیچه‌هایتان را جمع کنید. نمی‌خواهیم چیزی برای از دست دادن داشته باشیم آنزمان که در پیش روی ما، جهانی نو رخ

می نمایند. می دانیم که قابل دست یابی است. جمع کنید این همه بازیچه را: توهم، امیدهای واهی، کانون گرم خانواده، تحصیلات، یارانه نقدی (!)...^{۲۰}

مایاکوفسکی شاعر بزرگ انقلاب اکتبر است، حلقه مفقوده انقلاب قرن بیست و یکم، نماد نفرت از ستم و کهنگی و تلاش جانانه برای نابودی آن، نماد سلام دادن به انقلاب، به فردا، به دنیای برتر و به انسان طراز نوین. مایاکوفسکی را دریابیم و کهنگی را بدور افکنیم!

شهاب آتشکار

یادداشت ها:

- ۱- منظومه ای عاشقانه به همین نام که مایاکوفسکی آن را در سال ۱۹۱۵ سرود. این شعر با وجود مضمونی عاشقانه به نوعی گسست از فرم ها و قالبهای کهنه شعر در روسیه است. تکمیل آن هیجده ماه بطول انجامید و بنوعی یک شعر- بیانیه برای فوتوریسم محسوب می شد. "ابر شلوارپوش" توسط مدیا کاشیگر به فارسی برگردانده شده و بسیاری در ایران مایاکوفسکی را به این شعر می شناسند.
- ۲- ماریا دنیسووا؛ مضمون اصلی شعر ابر شلوار پوش عشق نافرجام مایاکوفسکی به ماریا است.
- ۳- لیلی بریک؛ از فعالین فوتوریست، معشوقه مایاکوفسکی، الهام بخش وی در شعر "نی لیک با مهره های پشت" (۱۹۱۶) و شعرهای دیگر.
- ۴- قسمتی از دیباچه شعر "نی لیک با مهره های پشت".

۵- منظور از "سلیقه عوام" در حقیقت مجموعه نهاده های ذهنی فراگیر کهنه ای است که در جامعه بازتولید می شود. در هنر و فرهنگ نیز در قالب تیپ ها، قواعد و قوانین متحجر و آیه وار و علاقه و لذت از کاربست آن بروز می کند. اولین مجموعه آثار فوتوریستها با عنوان تحریک کننده "تو دهنی به سلیقه عوام" (۱۹۱۳) منتشر شد. مقدمه این جنگ ادبی با همین نام که بنوعی اولین بیانیه تولد فوتوریسم روسی است در همین مجموعه در صفحه ۲۹ آورده شده است.

۶- بخاطر رویکرد انقلابی فوتوریست ها در هنر به آنها بلشویکهای عرصه هنر می گفتند. برای اطلاع بیشتر به "برنامه لف" (۱۹۲۳) در صفحه ۴۲ مراجعه کنید.

۷- مثلا شعر "مارش ما" (۱۹۱۷)، "همشهریان" (۱۹۱۷)، "مارش چپ" (۱۹۱۸)، "دستور روز به ارتش هنر" (۱۹۱۸)، "دستور شماره ۲ به ارتش هنرها" (۱۹۲۱) و ...

۸- علاقه دایره المعارفی ارتجاعی ترین هنرمندان را در کنار هنرمندان انقلابی و مبارز می نشاند و اصولا در بذل ستایش به هر کس و ناکسی اصلا صرفه جویی به خرج نمی دهد. چون به هر ترتیب همگی آنان مشهور هستند و گویا همین شهرت است که احترام می آورد.

۹- Animal's farm (۱۹۴۵)؛ نوشته جرج اورول. این کتاب وقایع اتحاد شوروی پس از انقلاب را بصورت نمادین در تسخیر مزرعه به دست حیوانات تصویر می کند. این کتاب چنین وانمود می کند که با انقلاب هیچ اتفاق بنیادینی رخ نداده است تنها خوک ها (بلشویک ها) در جای انسانها (تزارها) نشسته اند و در زورگویی به اسب پرکار (پرولتاریا) و بقیه حیوانات روی دست انسانها بلند شده اند. این کتاب با اقبال دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی روبرو و با مساعدت های مالی امپریالیستها در تیراژ میلیونی در تمام کشورهای "دنیای آزاد" پخش گردید. زمانی که تمام کتاب های مترقی و انقلابی در ایران ممنوع بود مزرعه حیوانات در کنار کتابهای آئین موفقیت و دوست یابی بر روی پیشخوان کتابفروشی ها بفروش می رسید. مضمون این کتاب همچنان بن مایه های تبلیغات ضد کمونیستی سرمایه داران است.

۱۰- تو دهنی به سلیقه عوام (۱۹۱۳)

۱- وقوع سرکوبها در دهه سی انکار ناپذیر است. عوامل متعدد عینی و ذهنی در بروز چنین وقایعی دخیل بودند که باید مفصل درباره آن سخن گفت. درباره داستان واقعی سرکوبها و چرایی و چگونگی آن تحقیقات جدیدی صورت گرفته که نتایج این تحقیقات البته بسیار متفاوت از دروغهای "کیلویی" امپریالیست ها و تاریخ نگاران خود فروخته آنان است. درباره لفیست ها و دیگر هنرمندان، عده ای نظیر (مایرهودل و ترتیاکوف) به جرم جاسوسی اعدام، عده ای به اردوگاههای کار اجباری رفته و در همان جا جان دادند(ارملوئا و دانیل خارمز و ...) ولی عده ای نیز به هیچ وجه تحت تعقیب قرار نگرفتند و حتی تا آخر عمر به کار هنری خود ادامه دادند تعداد آنها نیز کم نبود. (آیزنشتاین، آسیف، رودچنکو، استپانوا و) درباره اتفاقات دهه سی و دامنه سرکوبها تحقیقات جدی تری الزامی است. مشخصا نمی توان حتی سر سوزنی از حقایق را از دهان رسانه های امپریالیستی یافت. در خصوص غبار روبی از حقیقت تاریخ شوروی مطالبی در حال تالیف و ترجمه است که در آینده منتشر خواهند گردید.

۱۲- رئالیسم سوسیالیستی در سال ۱۹۳۲ با آغاز به کار اولین "کنگره نویسندگان اتحاد شوروی" بمثابة فلسفه رسمی بر ادبیات شوروی تسلط یافت. از بزرگترین طرفداران این نظام فرهنگی هنری قبل و حین برقراری می توان به ماکسیم گورکی، نیکلای بوخارین و آناتولی لوناچارسکی اشاره کرد.

۱۳- مثلا شعرهای "مارش چپ" (۱۹۲۹)، "زن پارسی" و کتاب "آمریکایی که من کشف کردم".

۱۴- نگاه کنید به شعر "پاسپورت شوروی من".

۱۵- نگاه کنید به شعر "مارش چپ"، "گفتگو با رفیق لنین" (۱۹۲۹)، همچنین نمایش نامه "بوف مرموز" (۱۹۱۸) همچنین پوستره های رستا که توسط مایاکوفسکی و دیگران تهیه می شد.

۱۶- وقتی فوتوریستها با پیراهن های زرد و صورتهای نقاشی شده در اجلاس ها به خواندن اشعارشان می پرداختند با فریاد های هو و تمسخر سنت گرایان و طرفداران

شعر پوشکینی و با اعطای چنین القابی پذیرایی می شدند. نگاه کنید به اتوبیوگرافی "زندگی و کار" مایاکوفسکی با ترجمه مدیا کاشیگر، نشر مینا.

۱۷- نگاه کنید به "مایاکوفسکی و شعر رئالیسم سوسیالیستی" نوشته یاکوب ماتو، رینوش ایدریز و آناستاس کاپورانی منتشره در Revolutionary documents.

۱۸- از شعر مشهور "ما"ی ولادیمیر کیریلوف که به اشتباه به مایاکوفسکی نسبت داده می شود.

۱۹- از شعر "فرمان شماره ۲ به ارتش هنرها" سروده مایاکوفسکی.

۲۰- مسلما مایاکوفسکی بسیار بهتر از این می سرود.



بنای یاد بود انترناسیونال سوم - ولادیمیر تاتلین

تو دهنی به سلیقه عوام^۱

(۱۹۱۳)

دیوید بورلیوک^۲، آکساندر کروچنیخ^۳، ولادیمیر مایاکوفسکی^۴، ویکتور خلبنیکوف^۵

برای خوانندگان اولین مجموعه غیر منتظره ما:

ما به تنهایی چهره زمانه خود بودیم. از میان ما شیپور هنر دنیای نوین
دمیده شد.

گذشته بسیار متحجر است. آکادمی و پوشکین^۶ کمتر از هیروگلیف قابل
فهم هستند.

پوشکین، داستایوسکی^۷، تولستوی^۸، غیره و غیره. همه را از کشتی
مدرنیته به دریا بیاندازید.

آن کس که عشق اولش را فراموش نمی کند، آخرین عشقش را حتی
قبول هم نمی کند.

چه کسی با اطمینان، می خواهد آخرین عشقش را به شهوت عطرآگین
بالمونت^۹ مبدل کند؟ آیا این عکس العمل روح مردانه امروز ما است؟

چه کسی بزدلانه، از هیبت لباس سیاه بریوسوف^۱، این زره کاغذی اشک هراس می ریزد؟ و یا سپیده دمان کدام زیبایی های ناشناخته از آن طلوع می کند؟

اینک بشوید دستان خود را که آلوده است به کثافات چندش آور کتابهایی که لئونید آندریف^{۱۱} های بیشمار نوشته اند.

تمام ماکسیم گورکی^{۱۲} ها، کروپین^{۱۳} ها، بلوک^{۱۴} ها، سولوگاب^{۱۵} ها، رمیزوف^{۱۶} ها، آورچنکو^{۱۷} ها، چورنی^{۱۸} ها، کوزمین^{۱۹} ها، بونین^{۲۰} ها و غیره تنها به ویلایی کنار رودخانه نیاز دارند. این است پاداشی شایسته پینه دوزان.

ما از فراز آسمانخراشها، به حقارتشان چشم دوخته ایم!...

ما فرمان می دهیم که حقوق شاعران باید محترم شمرده شود:

- بوسیله وسعت یافتن دامنه لغات شاعر با استفاده از واژگان اختیاری و اشتقاقی^{۲۱}. (واژگان نوین)

- با داشتن احساس دشمنی ابدی نسبت به زبانی که پیش از زمانه آنان موجود بوده است.

- با دور انداختن بی باکانه چهره مغرورشان؛ تاج گل شهرت بی مقداری که شما از کلیدهای حمام ساخته اید.^{۲۲}

- با ایستادن بر روی صخره واژه "ما" در میان دریای اعتراض و عصبیت.

و اینک در عصر ما، اگر همچنان "درک عامه" و "سلیقه خوب" شما در صفوف ما به چشم می آیند اما این برای نخستین بار است که همین صفوف

با رعد و برق تابستانی زیبایی تازه وارد کلام خودکفا (خود محور)، بدانها روشنایی می بخشد.

یادداشت ها:

- ۱- می توان آن را به "سیلی بر صورت سلیقه عامه" هم ترجمه کرد؛ تاریخ انتشار این اثر چندان دقیق نیست. در جایی ۱۹۱۲، در جایی ۱۹۱۳ و در جایی حتی ۱۹۱۴ ذکر شده است. تاریخ انتشار ۱۹۱۳ به نظر منطقی تر می آید!
- ۲- David Burluk (۱۸۸۲ - ۱۹۶۷)؛ نفاش و شاعر نوگرا و از بنیانگذاران فوتوریسم روسی. وی بود که مایاکوفسکی را به شعر تشویق کرد و نبوغ او را برانگیخت. بورلیوک در اوایل دهه بیست به امریکا مهاجرت کرد. نگاه کنید به کتاب "زندگی و کار" مایاکوفسکی.
- ۳- Alexei Kruchenykh (۱۸۸۶ - ۱۹۶۸)؛ شاعر آوانگارد و نظریه پرداز، از بنیانگذاران فوتوریسم روسی. به همراه خلبنیکوف از مبتکرین زاوم بود. وی از اعضای گروه بنیانگذار لف بود.
- ۴- Vladimir Mayakovsky (۱۸۸۳ - ۱۹۳۰)؛ شاعر بزرگ انقلاب، از بنیانگذاران فوتوریسم انقلابی. سردبیر مجله لف. به غیر از شعر، در سایر شاخه های هنری نیز شرکت کرد. پس از انقلاب در رستا (Rosta) فعالیت های ویژه ای داشت و با توجه به استعدادهایش در نقاشی به تهیه پوسترهای متعدد تبلیغاتی انقلابی مشغول شد. نمایشنامه های متعددی نوشت در فیلم هایی به ایفای نقش پرداخت. در ۱۹۳۰ با شلیک گلوله ای به زندگی خود پایان داد.

- ۵- Velimir Khlebnikov (۱۸۸۵ - ۱۹۲۲)؛ شاعر و پیشگام فوتوریسم روسی. به همراه کروچنیخ از مبتکرین و پراتیسین های زاوم بود.
- ۶- Alexander Pushkin (۱۷۹۶ - ۱۸۳۷)؛ شاعر غزل سرای مشهور قرن ۱۹ روسیه. سبک شعری وی بصورت دگم درآمده و پوشکین گراها با هر نوع نوآوری در فرمهای شعری مخالفت می کردند. مایاکوفسکی در شعر "سالگشت" پوشکین و پوشکین گرایی را به نقد می کشد. از مظاهر هنر کلاسیک در روسیه.
- ۷- Alexander Pushkin (۱۷۹۶ - ۱۸۳۷)؛ از مشهور ترین رمان نویسان و داستانپردازان قرن ۱۹ روسیه و جهان. از نمادهای هنر کلاسیک در روسیه.
- ۸- Leo Tolstoy (۱۸۲۸ - ۱۹۱۰)؛ رمان نویس و نویسنده داستان کوتاه مشهور روس. از نظریه پردازان آنارشیسم مسیحی و آنارکو پاسیفیسم. از مظاهر ادبیات کلاسیک روسیه.
- ۹- Konstantin Balmont (۱۸۶۷ - ۱۹۴۲)؛ شاعر، نویسنده و رمان نویس سمبولیست روس. از پایه گذاران این مکتب در روسیه.
- ۱۰- Valery Bryusov (۱۸۷۳ - ۱۹۲۴)؛ شاعر، نویسنده، نثرپرداز، منتقد و تاریخ نگار سمبولیست روس.
- ۱۱- Leonid Andreyev (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹)؛ نمایشنامه نویس، داستان پرداز و رمان نویس مشهور عصر نقره ای ادبیات روس. در کار وی عناصر رئالیستی، ناتورالیستی و سمبولیستی ترکیب می شدند.
- ۱۲- Maxim Gorky (۱۸۶۸ - ۱۹۳۶)؛ رمان نویس و داستان پرداز مشهور قرن بیستم روسیه و شوروی. بعدها از نظریه پردازان و پایه گذاران "رئالیسم سوسیالیستی" شد.

13- Krupin

- ۱۴- Alexander Blok (۱۸۸۰ - ۱۹۲۱)؛ شاعر مشهور سمبولیست روس.

۱۵- Fyodor Sologub (۱۸۶۳ - ۱۹۲۷)؛ شاعر، رمان نویس و داستان پرداز سمبولیست.

۱۶- Aleksey Remizov (۱۸۷۷ - ۱۹۵۷)؛ نویسنده تصور گرا (ایمیجیست) روسیه.

۱۷- Arkady Averchenko (۱۸۸۱ - ۱۹۲۱)؛ نمایش نامه نگار و هجو نویس لیبرال اوکراینی. بعد از جنگ داخلی به اروپای مرکزی مهاجرت کرد و در پراگ در گذشت.

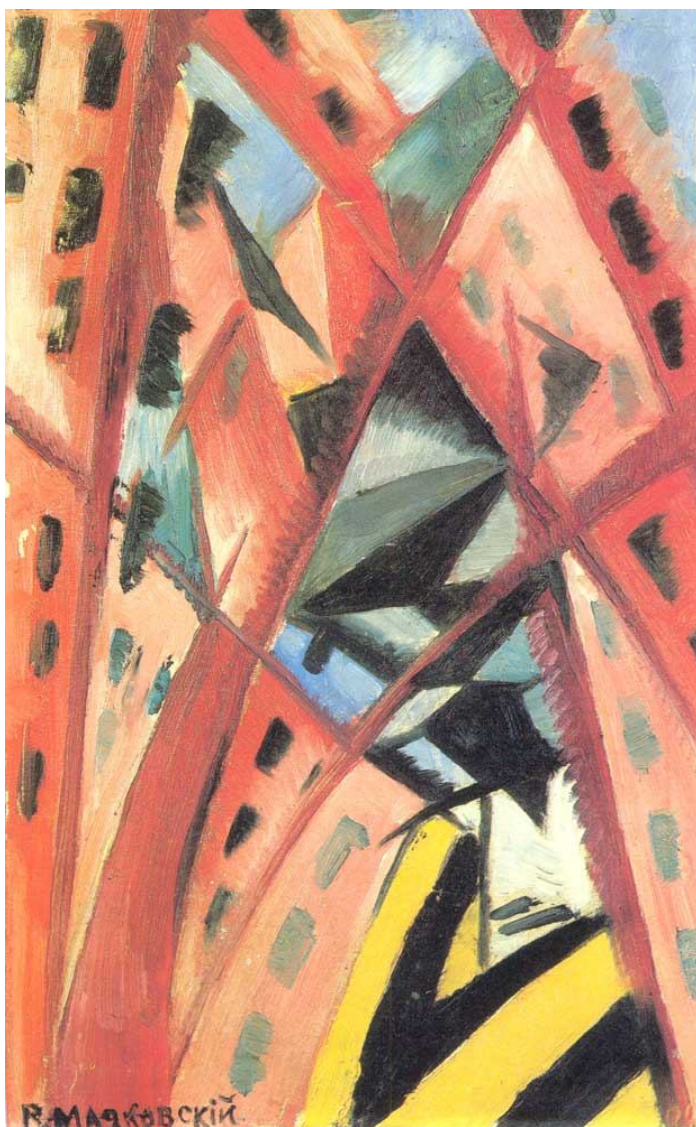
۱۸- Sasha Chorny (۱۸۸۰ - ۱۹۳۲)؛ شاعر، هجو نویس و نویسنده کودکان. بعد از انقلاب از روسیه مهاجرت کرد.

۱۹- Mikhail Kuzmin (۱۸۷۲ - ۱۹۳۶)؛ شاعر، موزیسین و رمان نویس مشهور عصر نقره ای روسیه. از پیشگامان شعر آزاد در روسیه.

۲۰- Ivan Bunin (۱۸۷۰ - ۱۹۵۳)؛ رمان نویس مشهور روس؛ بعد از انقلاب به فرانسه مهاجرت کرد و یکی از مشهور ترین مخالفین دولت شوروی در خارج بود.

21- arbitrary and derivative words

۲۲- بی شک زیبایی شاعرانه این عبارت در دو ترجمه متوالی از بین رفته است. می شد عبارت متجانس ترِ ما به ازای فارسی برای آن گزید، ولی چه بهتر که این انتخاب بر عهده ذهن خلاق خود خواننده باشد.



اتو پرتره مایاکوفسکی

راجع به فوتوریسم^۱

ولادیمیر مایاکوفسکی

(۱۹۲۲)

پیش از انقلاب اکتبر فوتوریسم - بصورت یک نظام دقیقاً فرموله شده و منسجم - وجود نداشت.

منتقدین هر چه که نو و انقلابی بود را با این نام می خواندند.

گروه ما، که (متاسفانه) به کوبو فوتوریست^۲ ها معروف شده بودند (و. خلبنیکوف، و. مایاکوفسکی، د. بورلیوک، آ. کروچنیخ، و. کامنسکی^۳، ن. آسیف^۴، ا. بریک^۵، س. ترتیاکوف^۶، ب. کوشنر^۷) گروهی فوتوریستی بود که بوسیله ایدئولوژی بهم جوش خورده بودند.

ما وقتی برای پرداختن به تئوری شعر نداشتیم. خود را مشغول بکار بستن آن در عمل نمودیم.

تنها بیانیه این گروه مقدمه جُنگ ادبی "تو دهنی به سلیقه عوام" بود که در ۱۹۱۳ منتشر شد. بیانیه ای شاعرانه که اهداف فوتوریسم را در **شعارهای احساساتی** بیان می کرد.

انقلاب اکتبر برای گروه ما در راه گسست از خیل کثیر فوتورو - ایمیجیست^۸ هایی که خود را از انقلاب اکتبر کنار می کشیدند، نقطه عظیمی را علامت زد. انقلاب ما را به گروهی از **"فوتوریست های کمونیست"** با این وظایف ادبی تبدیل کرد:

۱- پایه گذاشتن هنر ادبی به مثابه تکنیک ویژه در کلام^۹ - نه به معنای سبک پردازی زیبایی شناختی که به معنای توانایی حل تمام مشکلات در خود کلام.

۲- پرداختن به وظایف در انطباق با روز:

الف) بر عهده گرفتن کار بر روی کلمات (صورت های جدید کلمه، تنظیم آهنگ صوت^{۱۰} و غیره)

ب) جایگزینی وزن های متداول یامبوس^{۱۱} و تروکی^{۱۲} ها با خود وفور **وزن ها در زبان**^{۱۳}.

ج) انقلابی کردن صرف و نحو (ساده سازی فرم های ترکیب واژگان، شوک استفاده از کلمه غیر معمول و غیره)

د) نوسازی معنائشناسی و ترکیبات واژگان

و) ساختن مدل های زمینه ساز فاعلی^{۱۴}.

ه) نشان دادن قابلیت ایفای نقش کلمه در جایگاه یک پوستر.

راه گشایی از مسائل ادبی برشمرده امکان ارضای نیازهای حوزه های متعدد آفرینش ادبی (فرم، مقاله، تلگرام، شعر، پاورقی، تابلو اعلانات، فراخوان عمل، آگهی های تجاری و غیره) را ایجاد خواهد کرد.

درباره مسائل نثر:

چیزی به عنوان نثر اصیل فوتوریستی وجود ندارد. تلاش هایی شخصی از سوی خلبنیکوف، کامنسکی، میتینگ کاخ های^{۱۵} کوشنر در این زمینه انجام گرفت ولی این تلاش ها کمتر از پردازش های شعری این نویسندگان قابل توجه بود. با توجه به این واقعیت که:

الف) فوتوریست های تمایزی مابین ژانرهای گوناگون هنر قائل

نیستند و به تمام ادبیات بصورت یک هنر ادبی متحد می نگرند.

ب) پیش از فوتوریست ها پنداشته می شد که شعر سرودین محدود به زمینه خود، نگاه خود و فرمی متفاوت از تم و زبان آن چیزی است که نثر خوانده می شود. برای فوتوریست ها این تفاوت معنایی ندارد.

ج) قبل از فوتوریست ها پنداشته می شد که شعر یک سری از تکالیف بر عهده دارد (شاعرانه) و سخنوری عملی یک سری دیگر (غیر شاعرانه)، برای فوتوریست ها ساختن یک فراخوان مبارزه علیه حصبه و علیه شعر عاشقانه، تنها دو جنبه از یک پروسه ادبی واحد است.

د) تا کنون، فوتوریست ها اشعاری با نفوذ قاطع تولید کرده اند. این بدان علت است که در عصر انقلاب زمانیکه هنوز زندگی سر و شکل نگرفته است، نیاز به شعارهایی سرودین و آهنگین است که سرعت بخش پراتیک انقلابی باشند و نه یک پایان بندی نستور^{۱۶} وار بر نتایج این پراتیک.

و) و تنها به تازگی وظیفه تولید مدل های حماسی معاصر پیش از فوتوریست ها پدیدار شده است. نه یک حماسه بروکراتیک توصیفی بلکه آن حماسه ای که دارای گرایش ویژه و اصیلی است و به شکلی خیالی آرمانگرایانه است. زندگی را نه آنطور که هست، بلکه آنگونه که بدون تردید خواهد شد و باید که بشود، نشان می دهد.

و. مایاکوفسکی 1/IX 1922

یادداشت ها:

۱- Futurism ؛ فوتوریسم در لغت به معنای آینده گرایی است. این جنبش هنری و اجتماعی در اوایل قرن بیستم در ایتالیا شکل گرفت. بنیانگذار و پرنفوذ ترین شخصیت این جنبش مارینتی بود. فوتوریسم روسی جنبش هنری بود که در دهه دوم قرن بیستم در روسیه شکل گرفت. برجسته ترین شخصیت این جنبش مایاکوفسکی بود و فوتوریسم روسی با گرایش به ایدئولوژی کمونیستی به گسست از مبانی امپریالیستی خود پرداخت. بخش اصلی فوتوریستهای روسی با انقلاب اکتبر به جبهه چپ هنر بدل شدند و در دفاع از انقلاب اکتبر به تولید آثار هنری پرداختند. فوتوریست ها در ۱۹۲۳ در لف متحد گردیدند. شعار فوتوریسم روسی در بدو تولد دور انداختن کهنگی ها و شناکردن بر خلاف جریان بود. شعاری که در جریان تاریخ

با تفسیرهای متفاوت روبرو گردید. فوتوریسم به عنوان یک جنبش هنری تا اواخر دهه ۲۰ در روسیه ادامه پیدا کرد ولی نفوذ قدرتمند آن تا مدتها بر روی هنرمندان روس و دیگر کشورها باقی ماند.

2- Cubo-Futurist

۳- Vasily Kamensky (۱۸۸۴ - ۱۹۶۱)؛ شاعر زاوم، نمایشنامه نویس و از پایه گذاران فوتوریسم و لف. او همچنین از اولین خلبانان روسیه بود و چون مایاکوفسکی پیش از انقلاب سابقه کار سیاسی در حزب سوسیال دمکرات را داشت.

۴- Nikolay Aseyev (۱۸۸۹ - ۱۹۶۳)؛ شاعر فوتوریست. از بنیانگذاران لف و از پیروان وفادار شعر مایاکوفسکی. از اعضای گروه "سانتریفیوژ" پیش از آنکه به کوبو-فوتوریسم بپیوندد. سراینده مجموعه ای از اشعار تبلیغاتی و مطبوعاتی. وی همچنین یکی از اعضای گروه نویسندگی برای فیلم "رژناو پوتمکین" آیزنشتاین بود.

۵- Osip Brik (۱۸۸۵ - ۱۹۴۵)؛ نویسنده، تئوریسین و منتقد ادبی فوتوریست. از بنیانگذاران لف.

۶- Sergey Tretyakov (۱۸۹۲ - ۱۹۳۷)؛ نویسنده کنستراکتیویست، نمایشنامه نویس و خبرنگار ویژه پراودا. از بنیانگذاران لف. از گروه نویسندگان فیلم "رژناو پوتمکین". وی در جریان تصفیه های دهه سی به جرم جاسوسی بازداشت و در زندان اعدام شد.

7- B. Kushner

۸- Futuro-imagist (آینده - تصویر گرا)

9- tradecraft in words

10- sound instrumentation

۱۱- وزن شعری که در آن یک هجای موکد متعاقب هجای غیر موکد بیاید.

۱۲- پایه شعری که در آن پس از یک هجای کوتاه، هجای بلند واقع می شود. - این یادداشت و مورد قبلی از کتاب شعر چگونه ساخته می شود؟ (ولادیمیر مایاکوفسکی/نشر مینا/ ترجمه: ا عباسی، ج روشندل) برگرفته شده اند.

13- polyrhythms of language

14- intriguing subject formations

15- Meeting of Palaces

۱۶- Nestor : پیرمرد مشاور و عاقل در افسانه ایللیاد هومر. استعاره از دانایی و خرد محض.

ЛЕФ

ЖУРНАЛ
ЛЕВОГО ФРОНТА

ИСКУССТВ
№ 1
МАРТ

ОТВЕТСТВЕННЫЙ РЕДАКТОР
В. В. МАЯКОВСКИЙ

ГОСУДАРСТВЕННОЕ ИЗДАТЕЛЬСТВО
МОСКВА 1923 ПЕТРОГРАД

شماره اول لف به سردبیری مایاکوفسکی

برنامه لف^۱

(۱۹۲۳)

مایاکوفسکی و دیگران

لف برای چه می جنگد؟

ن آسیف، ب آرباتوف، ا بریک، ب کوشنر، و مایاکوفسکی، س ترتیاکوف، ن چوژاک^۲

سالهای پس از ۱۹۰۵ سالهای ارتجاع بود. ارتجاع با حکومت استبدادی و ستم مضاعفِ تجار و سرمایه داران مستقر گردید.

ارتجاع هنر و زندگی را به تصویر خود مبدل کرد و بر اساس سلیقه خود شکل داد. هنرِ سمبولیست^۳ها (بلی^۴، بالمونته)، تصوف گراها^۵(چولکف^۶، گیپیوس^۷) و بیماران روانی جنسی^۸(روزانف^۹)؛ زندگی خرده بورژواها و آدمهای مبتدل و بی فرهنگ.

احزاب انقلابی زندگی آنها را نابود کردند؛ هنر بپا خاست و سلیقه شان را در هم کوبید.

اولین شعله های امپرسیونیستی^{۱۰} در ۱۹۰۹ زبانه کشید. (مجموعه تله ای برای قضات^{۱۱})

شعله ها سه سال تنوره کشیدند.

تنوره آتش به فوتوریسم ختم شد.

اولین کتاب اتحاد فوتوریست ها "تو دهنی به سلیقه عوام" بود. (۱۹۱۴، بورلیوک، کامنسکی، کروچنیخ، مایاکوفسکی، خلبنیکوف)

این دستورالعمل قدیمی به ارزیابی صحیحی برای آزمایشگاه آتش بپا کننار فردا منجر شد.

فوتوریستها با سد سانسور، تحریم همکاری و زوزه و عوعو تمام جراید خوش آمد گفته شدند.

مسلم سرمایه دار هرگز حامی خطوط تازیانه وار و ضربات متلاشی کننده ما نبود.

فوتوریستها، گرفتار در یک زندگی کوتاه نظرانه، مجبور به مسخره بازی با پیراهنهای زرد و صورتهای نقاشی شده بودند.

این روشهای سخت "آکادمیک" مبارزاتی، چون پیش بینی قریب الوقوع آینده، زیبایی پرستان مصمم را تکان داد. (کاندینسکی^{۱۲}، سربازان الماس^{۱۳}

و ...)

از سوی دیگر، کسانی که چیزی برای از دست دادن نداشتند خود را به فوتوریسم چسباندند یا لا اقل خود را با این نام جا زدند. (شرشنویچ^{۱۴}، ایگور سوریانین^{۱۵}، دُم الاغ^{۱۶} و غیره)

جنبش فوتوریستی به دست کسانی رهبری می شد که به ندرت به سیاست وارد می شدند و فقط بعضی اوقات آن را با رنگ و لعابی آنارشیستی ترسیم می کردند.

در راستای پیشروی انسانهای آینده، زیبایی شناسی پوسیده تلاش می کرد با بزک خود بوسیله پرچمهای چپ، جوانی را از سر بگیرد. آغاز جنگ در ۱۹۱۴، اولین آزمون جوهره این جماعت بود.

فوتوریستهای روسی قاطعانه از امپریالیسم شاعرانه مارینتی^{۱۷} که پیش از این وی را در دیدارش از مسکو هو کرده بودند (۱۹۱۳) گسست کردند.

فوتوریست ها با جدا کردن راه خود از شمشیر بازی آوازخوانان جنگ (گروتسکی^{۱۸}، گومیلف^{۱۹} و غیره) در هنر روسیه اولین کسانی بودند که علیه جنگ ابراز تنفر کرده و با استفاده تمام عیار از سلاحهای هنر، علیه جنگ به مبارزه برخاستند. (جنگ و جهان^{۲۰} مایاکوفسکی)

جنگ یک تصفیه فوتوریستی را کلید زد. (اعضای "مزانین"^{۲۱} بریدند، سوریانین به برلین رفت.)

جنگ حکم کرد که انقلاب آینده را ببینیم. (ابر شلوارپوش^{۲۲})

انقلاب فوریه تصفیه صفوف را تعمیق کرد. فوتوریسم به دو جناح "چپ" و "راست" تقسیم بندی شد.

راستگراها بلندگوی شیفتگی دموکراسی شدند. (با نام "همه مسکو"^{۲۳})
چپها، در حالیکه در انتظار اکتبر بودند، "بلشویکهای هنر" نام گرفتند.
(مایاکوفسکی، کامنسکی، بورلیوک و کروچنیک)

اولین فوتوریستهای پروداکتیویست^{۲۴} (بریک، آرواتف^{۲۵}) و
کنستراکتیویست^{۲۶} (رودچنکو^{۲۷} و لاونسکی^{۲۸}) به گروه فوتوریستی اخیر
پیوستند.

فوتوریستها از همان آغاز، از زمان استقرار در کاخ کشینسکی^{۲۹} برای
رسیدن به توافق با گروه های کارگر - نویسنده (پرولتکت^{۳۰} بعدی)
تلاش می کردند ولی اندیشه این نویسندگان (بر اساس آنچه به نظر می
رسد) این بود که انقلابی گری تنها به محتوای تبلیغاتی محدود می گردد؛
آنها در رابطه با فرم کاملاً ارتجاعی باقی ماندند و بهیچ وجه امکان به هم
پیوستن نیروها نبود.

اکتبر پالایش کرد، شاکله بخشید و دوباره سازمان داد. **فوتوریسم**
جبهه چپ هنر شد. "ما" [برازنده] آن شد.

اکتبر در حین عمل تعلیم داد. ۲۵ اکتبر^{۳۱} ما نیز آماده به کار شده
بودیم.

مسلماً پس از نظاره فرار روشنفکران از نمای پشت، کسی چندان از ما
درباره عقاید زیبایی شناسانه مان نمی پرسید.

ما از آن پس "ایزو"، "تئو" و "موزو"ی انقلابی^{۳۲} را برپا کردیم. ما دانشجویان را در یورش و تسخیر آکادمی رهبری کردیم.

در راستای امر سازماندهی، ما اولین آثار هنری واقعی عصر اکتبر را ساختیم (تاتلین - بنای یادبود *انترناسیونال سوم*^{۳۳}، مایرهود - بر روی صحنه بردن بوف مرموز^{۳۴}، کامنسکی - *استنکا رازین*^{۳۵}) ما در تولید آثار هنری ای که مایه مباحث زیبایی شناختی چندان اغراق نمی کردیم. تجربه ای که با موفقیت از سر گذراندیم خلق آثار تبلیغی - هنری بود که انقلاب نیازمند آن بود. (پوسترهای رستا^{۳۶}، پاورقی های روزنامه ها و غیره.)

برای تبلیغ ایده هایمان، روزنامه هنر کمون را تشکیل دادیم؛ همچنین یک تور بازدید از کارخانه ها و واحدهای صنعتی برای به صحنه آوردن مباحثات و خوانش آثار هنری به راه انداختیم.

ایده هایمان کارگران مخاطب را جلب کرد. منطقه ویبورگ^{۳۷} کمفوت^{۳۸} را سازمان داد.

جنبش هنری ما دوام خود را با برپا کردن دژهای هنر چپ در سرتاسر ج.ف.ش.س.ر^{۳۹} تثبیت کرد.

به موازات این، رفقای شرق دور ما (نشریه *تورچستوو*^{۴۰}) شروع به کار نمودند که بصورت تئوریک ضرورت اجتماعی خط مشی هنری و اتحاد اجتماعی ما با اکتبر را تأیید می نمودند. (چوژاک، آسیف، پالموف^{۴۱}، ترتیاکوف). *تورچستوو* با اینکه مورد انواع آزار و مزاحمتها قرار گرفت در تمام جدهایی که درباره هنر جدید در جمهوری شرق دور و سیبری در می گرفت شرکت جست.

بتدریج با نقش برآب شدن این خیال که دولت شوروی بیش از دو هفته دوام نخواهد آورد، آکادمین ها - تک تک یا در گروه های کوچک - بازگشتند و به کوبیدن درب نارکومات (کمیساریای خلق آموزش) متصل شدند.

دولت شوروی بعلت اینکه حاضر به ریسک استفاده از اینان در مشاغل حساس نبود؛ به ایشان - یا به عبارت بهتر به نامهای اروپایی شان - سمت های از رده خارج فرهنگی و آموزش را پیشنهاد داد.

آزار و اذیت هنر چپ از همین جایگاه های از رده خارج شروع شد و با بستن هنر کمون و نظایر آن به اوج خود رسید.

دولت، گرفتار در جبهه های جنگ و از هم پاشیدگی اقتصادی، خود را چندان درگیر جدل های زیبایی شناسی ننموده، تنها از پشت صحنه تلاش می نمود از برپا شدن غائله جلوگیری کند و ما را به احترام به "نامهای بزرگ" قانع کند.

اکنون که فراغت از جنگ و گرسنگی حاصل آمده است **لف باید چشم انداز هنر ج.ف.ش.س.ر را نشان داده**، دورنما ایجاد کرده و موقعیتی درخور برای ما احراز کند. هنر اتحاد شوروی در مقطع تاریخ ۱ فوریه ۱۹۲۳:

۱- پرولتاریا. بخشی از آن با تبدیل شدن به نویسندگان تشریفاتی با گرفتار شدن در دام زبان بروکراتیک و تکرار مداوم الفبای سیاسی به فساد کشیده شده است. بخش دیگر آن متأثر از روش های آکادمیک در سازمانی که تنها نامش یادآور اکتبر است سقوط کرده اند. و سومین و بهترین بخش، بعد از بلی صورتی^{۴۲}، با مدنظر قرار دادن کارهای ما به

بازآموزی خویش می پردازد و باور داریم که در پیشروی بسوی آینده ما را همراهی کند.

۲- ادبیات رسمی. در تئوری هنری، هر کس دیدگاه شخصی خود را دارد: اوسینسکی^{۴۳} آخمتوا^{۴۴} را ستایش می کند و بوخارین^{۴۵} پینکرتون^{۴۶} را. نشریات تنها پرفروش ترین نامها را برجسته می کنند.

۳- ادبیات "جدید" (سراپتیون^{۴۷} ها، پیلنیاک^{۴۸} و غیره). با اقتباس از شیوه های ما، با صرف مقداری چاشنی سمبولیسم به رقیق کردن آنها پرداخته و با وقار و متانت خاصی [این شیوه ها] را موافق با حال سبک بی مایه ادبیات نپ^{۴۹} نمودند.

۴- تجدید نظر طلبان^{۵۰}: تعداد زیادی از عالیجنابان روشنفکر رعدآسا از غرب هجوم می آورند. الکسی تولستوی^{۵۱} همراه با باری از آثارش، پیش از این اسب سفیدش را برای ورود پیروزمندانه به مسکو زین کرده است.

۵- و نهایتا - با نهایت بی ادبی به صحنه آرایش یافته [فوق] - **چپگراهای منفرد** در هر گوشه و کنار کشور هستند. افراد و تشکل ها (اینخوت^{۵۲}، وختوماس^{۵۳}، گیتیس مایرهولد^{۵۴}، اوپویاز^{۵۵} و دیگران). برخی قهرمانانه و یک تنه به کشت و کار این زمین بی اندازه صعب و لم یزرع کمر همت بسته اند. و دیگران که هنوز با بایگانی کردن اشعارشان در حال گسست از انبوه قید و بندهای گذشته هستند.

لف باید نیروهای چپ را متحد کند. لف باید درجات این اتحاد را ارزیابی کرده و آنچه‌ی که از گذشته به آن چسبیده را دور بریزد. لف باید جبهه متحدی بسازد برای بمباران گذشته و برای مبارزه در راه پیاده سازی فرهنگ نوین.

ما باید مشکلات هنر را حل کنیم. اما نه با اکثریت آرای جبههٔ چپ افسانه‌ای، که تا کنون تنها به عنوان یک ایده مطرح بوده، بلکه بوسیله کار و انرژی کمیتهٔ عمل مان، که سالها کوششهای چپ را رهبری کرده است و همچنین آنهایی که همیشه رهبری ایدئولوژیک آن را بر عهده داشته اند.

انقلاب به ما درس بسیار داد.

لف آگاه است.

لف باید:

جهت استحکام دستاوردهای انقلاب اکتبر و تقویت هنر چپ، **لف باید آرمانهای کمون در وادی هنر را تبلیغ کند** و برای هنر راهی بسوی فردا بگشاید.

لف باید با آفرینش هنری در میان توده ها به مثابه یک نیروی سازمانیافته، هنرمان را در میان توده ها تبلیغ کند.

لف باید با بالابردن خود در بالاترین سطوح مهارت در کار، **با هنر زنده و فعال به اثبات [درستی] تئوری ها بپردازد.**

لف باید برای ساختمان هنری زندگی تلاش کند.

ما بر سر امتیاز انحصاری انقلاب در هنر ادعایی نداریم. همه چیز باید در رقابت مشخص گردد.

باور داریم که بر اساس درستی تبلیغات و تثبیت آثار هنری که تولید می کنیم می توانیم ثابت کنیم: **ما در راهی صحیح به سوی آینده قدم می گذاریم.**

لف بر چه کسانی حمله می کند؟

انقلاب صحنه نمایش عملکرد انتقادی ما را تغییر داده است.

ما باید در تاکتیک هایمان تجدید نظر کنیم.

" پوشکین، داستایوسکی، تولستوی، غیره و غیره. همه را از کشتی مدرنیته به دریا بیاندازید. " شعار ما در ۱۹۱۲ بود. (پیشگفتار "تو دهنی به سلیقه عوام")

کلاسیک ها هویت ملی یافته بودند.

کلاسیک ها به عنوان تنها مواد موجود برای مطالعه ما محترم شمرده می شدند.

کلاسیک ها به عنوان هنر قطعی و تغییر ناپذیر در نظر گرفته شده بودند.

کلاسیکها با برنز بنای یادبود و آئین مکتبی شان، هر چه نو بود را در هم کوبیدند.

اکنون برای ۱۵۰.۰۰۰.۰۰۰ نفر، کلاسیک ها کتب درسی متداول هستند.

امروز می توانیم حتی به استفاده از این کتابها، که از کتابهای دیگر نه بهتر هستند و نه بدتر، برای کمک به ریشه کن کردن بیسوادی خوش آمد بگوییم. در ارزیابی از این کتابها باید دیدگاه تاریخی صحیحی بنا بگذاریم.

ولی ما، باید با تمام استقامات، علیه انتقال روشهای کار مرده به هنر امروز مبارزه کنیم. ما باید علیه این بدیهیات موهوم مبارزه کنیم؛ و همچنین بسبب این مجاورت با آثار کهنه مقدس مآب، علیه ارائه حقیقت های گرد و خاکی کلاسیک که در قالبهای بزک شده ارائه می شود، بجنگیم. سابقا، ما علیه تعریف و تمجید، علیه ستایش های زیبایی شناسان و منتقدان بورژوازی مبارزه می کردیم. "با دور انداختن بی باکانه چهره مغرورشان؛ تاج گل شهرت بی مقداری که شما از کلیدهای حمام ساخته اید.

۱۱۵۶

اکنون، شهرت بسیار گرانبهای ای که حاصل هم عصری با اکتبر است را با شادی می پذیریم.

ولی ما باید به هر دو جبهه هجوم ببریم:

به کسانی که با نیات شیطانی مبتنی بر ایدئولوژی ارتجاعی در دنیای امروز جایگاه موثری به بُنجل رنگ و رو رفته آکادمیک اختصاص می دهند،

کسانی که یک هنر بی طبقه، جهانشمول را موعظه می کنند،

کسانی که دیالکتیک را در اثر هنری با متافیزیک کشیشی و غیب گویانه تعویض می کنند.

ما همچنین باید در جبهه زیبایی شناسی بتازیم:

علیه کسانی که به سبب جهل برخاسته از کار ویژه در حوزه سیاست، آداب و رسوم به ارث رسیده از پیرترین مادرزگان را به مثابه خواست و اراده مردم تلقی می کنند.

کسانی که کار بشدت سخت هنری را صرفا سرگرمی و تفریح می پندارند.

کسانی که جای دیکتاتوری اجتناب ناپذیر سلیقه را با شعارهای رسمی رایج و اصول بدیهی عوض می کنند.

کسانی که با تراوشهای ایدئالیستی درباره ابدیت و روح در هنر حفره ایجاد می کنند.

شعار قبلی ما این بود: "با ایستادن بر روی صخره واژه "ما" در میان دریای اعتراض و عصبیت."^{۵۷}

اکنون ما تنها مترصد تصدیق آثار هنری مان هستیم تا بتوانیم با کمال میل "ما"ی کوچک خود را در "ما" بزرگ کمونیسم حل کنیم.

ولی ما باید "ما"ی قدیمی خود را پالایش کنیم از:

تمام کسانی که تلاش می کنند که انقلاب هنر - که بخشی از کلیت اراده اکتبر است - را به تن آسایی اسکار واید^{۵۸}ی در هنر برای هنر و انقلاب برای انقلاب بدل کنند؛ از کسانی که از زیبایی شناسی انقلاب تنها پوسته ای صوری از مفاهیم غیرجدی مبارزه را برداشت می کنند.

کسانی که سطوح مجزای مبارزه ما را تا درجه یک قاعده و سبک جدید بالا می برند.

کسانی که با آیکی کردن شعارهای دیروز ما تلاش می کنند با ملایم نشان دادن خود در مقام مدافعین پیشرفتهای کهنه شده خود، کافه هایی راحت برای وقت گذرانی با پگاسوس^۹ های رام شده شان بیابند.

کسانی که لنگ لنگان از پس می آیند، همیشه ۵ سال از ماجرا عقب بوده و به جمع آوری تمشک های خشک آکادمیسم بزک شده از بوته هایی مشغول اند که ما مدتهاست آنها را دور ریخته ایم.

ما با راه کهنه زندگی مبارزه می کردیم.

**اکنون باید علیه بقایای این راه زندگی در جامعه امروز به نبرد
برخیزیم.**

باید علیه کسانی که شعر های خانگی شان را با شعر های کمیته های خانگی عوض کردند بجنگیم.

قبل از این، ما با گومیش های بورژوازی در افتادیم. با پیرهن های زرد و صورت های نقاشی شده سراسیمه شان کردیم.

اکنون با قربانیان این گومیش ها در جامعه شوروی مان مبارزه می کنیم.

سلاح های ما: سرمشق ، تبلیغ و ترویج.

لف به چه کسانی هشدار می دهد؟

این برای شماست.

رفقای لف!

ما می دانیم: ما استاد کاران چپ، بهترین کارگران هنر معاصر هستیم. پیش از انقلاب شمار فراوانی طرحهای تعیین شده، قوائد دقیق و فرمولهای ماهرانه برای فرم های هنر جدید اندوختیم.

مسلم است که بطن لغزنده و حبابی شکل جامعه بورژوازی مکان مناسبی برای سازندگی دوران نوین نبود.

در انقلاب انبوهی از حقایق را انباشتیم. به مطالعه زندگی پرداختیم و ماموریت سازندگی واقعی برای آینده را بر عهده گرفتیم.

بسیار مشکل است در خاک زمینی که در غرش جنگ و انقلاب لرزیده ساختمان های آنچنانی بنا نمود. ما موقتاً فرمول ها را در بایگانی ها رها کردیم و به روزهای انقلاب یاری نمودیم تا قدرتمند تر گردد.

اکنون دیگر دوران بورژوازی به سر رسیده است.

لوث وجودش به دست انقلاب جارو شد. ما زمین را برای ساختمان هنر پاک کردیم.

لرزش و لغزشی در کار نیست.

با ملاتی از خون، اتحاد شوروی مستحکم ایستاده است.

زمان آن است که [وظایف] **عظیم** را برعهده گیریم.

جدیت در روابط فیما بین، تنها شالوده مستحکم برای کار ماست.

فوتوریست ها !

خدمت شما در عرصه هنر عظیم است. ولی فکر نکنید می توانید زندگی تان را صرف جذابیت های انقلابی گری دیروزتان کنید. امروز با کارتتان ثابت کنید که شلیک شما نه مخرج انبوه ناله های روشنفکرانه که آتش در میدان نبرد، شانه به شانه همه کوشندگان کمونیسم است.

کنستراکتیویست ها! از اینکه مکتب آتی زیبایی شناسی باشید بیم داشته باشید. کنستراکتیویسم در مقام هنر محض پیشیزی ارزش ندارد. مسئله بر سر چگونگی هستی هنر است. کنستراکتیویسم باید به بالاترین درجه مهندسی فرمالیستی کل زندگی برسد. کنستراکتیویسم در ساختن اشعار دهاتی و چوپانی بی معنی است. ایده های ما باید بر مبنای مسائل روز قرار گیرد.

پروداکتیویست ها!

از اینکه کاردستی سازان منزوی شوید، بترسید.

مادامی که به کارگران می آموزید از آنان یاد بگیرید. دیکته کردن دستورات زیبایی شناسانه از درون اتاق هایتان به کارخانه، شما را به مشتریان محض بدل می کند.
کارخانه مدرسه شما است.

اپویازيست ها!

روش فرمی، کلید مطالعه هنر است. تمام خطوط حتی به ریزی کک باید مورد ملاحظه قرار گیرند. ولی از گرفتن کک ها در خلاء پرهیز کنید.^{۵۸}
مطالعه اجتماعی هنر، کار شما را نه تنها جالب می کند بلکه ضروری و لازم است.

کارآموزان!

از توزیع آثار نتراشیده و تصادفی نوآموزان به عنوان نوآوری و منتهای جلوه هنر پرهیز کنید. نوآوری ناشی ها، لوکوموتیوی بر روی زانوان مرغ است.

تنها با کسب مهارت، شایستگی دور انداختن کهنگی پدید می آید.

همه با هم!

در حین حرکت از تئوری به سمت پراتیک، درباره شرایط کسب مهارت و استادی بیاندیشیم.

قلم به مزدی جوانی که استعداد ساختن آثار بزرگ را دارد حتی از قلم به مزدی آکادمیسین های ناتوان تنفرآور تر و آزاردهنده تر است.

اساتید و کارآموزان لفا!

مسئله وجودی ما قطعی گردیده است.

اگر به عظیم ترین ایده ها نتوانیم ماهرانه شکل دهیم خواهند مرد. فرم های بسیار استادانه به رگه های سیاه در شب تاریک می مانند، تنها باعث آزار و رنجش کسانی می گردند که در آنها سیر می کنند مادامیکه نتوانیم آنها را برای شکل دهی به این روز، روز انقلاب بکار ببندیم.

لف مدافع همه سازندگان است.

لف پاسداری می کند.

لف تمام کسانی را که در زمان منجمد شده اند پس می زند؛ تمام

زیبایی گرایان را، تمام تملک گرایان^{۶۱} را!

یادداشت ها:

۱- LEF (Levogo Fronta) لف (جبهه چپ) نشریه هنری تحت این نام در سال ۱۹۲۳ به سردبیری مایاکوفسکی و با شرکت چند تن دیگر از فوتوریست ها نظیر بریک، ترتیاکوف، آسیف، چوژاک، کروچنیخ و ... تاسیس شد. اهداف، برنامه و خط مشی این جبهه در این نوشته سه بخشی آمده است. این مقاله در اولین شماره لف چاپ و منتشر شد.

۲- Nikolai Chuzhak (۱۸۷۶ - ۱۹۳۷)؛ تئوریسین و ویراستار فوتوریست. به فرمولیزه کردن مفاهیم فوتوریستی هنر و ادبیات ساختمان زندگی یاری نمود.

3- Symbolism

۴- Andrei Bely (۱۸۸۰ - ۱۹۳۸)؛ شاعر و نویسنده سمبولیست. نویسنده رمان معروف "سنت پترزبورگ"، از پیروان آموزه های آنتروپوسوفی (Anthroposophy) ردولف اشتاینر.

5- Mystic

۶- Georgy Chulkov (۱۸۷۹ - ۱۹۳۹)؛ نویسنده نه چندان مشهور سمبولیست، پایه گذار آموزه "آنارشیسیم عرفانی".

۷- Zinadia Gippius (۱۸۶۹ - ۱۹۴۵)؛ شاعر منحنی که پیرو این بود که هنر باید تنها بصورت روحانی و غیر مادی خلق گردد.

8- sexual psychopath

۹- Vasily Rozanov (۱۸۵۶ - ۱۹۱۹)؛ نویسنده و فیلسوفی که بخاطر مقالاتش راجع به "افسانه مفتش بزرگ" دستاویوسی و مجادلاتش در رابطه با اینکه ارزشهای روحی ریشه در تمایلات جنسی دارد مشهور شد.

۱۰- Impressionist؛ امپرسیونیسم: جنبش هنری که در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه توسط گروهی از نقاشان شکل گرفت. نام این سبک از اثری از کلود مونه اخذ گردیده است. این سبک بعدها از نقاشی فراتر رفت و دامنه اش به شاخه های دیگر هنر عکاسی، سینما، ادبیات و موسیقی نیز کشیده شد.

۱۱- Sadok sudei؛ یک نشریه سالانه تقریباً فوتوریستی که توسط برادران بورلیوک (نیکلای و دیوید)، کامنسکی و خلبنیکوف منتشر می شد.

۱۲- Vasily Kandinsky (۱۸۵۶ - ۱۹۱۹)؛ نقاش آوانگارد. از پیشگامان هنر آبستره.

۱۳- Jack of Diamonds؛ گروه نقاشان آوانگارد متشکل از: م. لاریونوف، ن. گانچاروا، د. بورلیوک، و. کاندینسکی، پ. کنچالوفسکی، و تاتلین و دیگران.

۱۴- Vadim Shershenevich (۱۸۶۶ - ۱۹۴۴)؛ شاعر فوتوریست. بنیانگذار گروه "مزانین (پا گرد) هنر"، در ۱۹۱۹ از فوتوریسم به ایمیجیسم (تصور گرایی) تغییر گرایش داد.

- ۱۵- Igor Severyanin (۱۸۸۴ - ۱۹۴۱)؛ بخاطر زبان شعری پیچیده اش شناخته می شد. مایاکوفسکی او را "همسایه پوشکین" می خواند.
- ۱۶- Donkey's Tail؛ گروه نقاشان آوانگاردی که از "سربازان الماس" در دسامبر ۱۹۱۱ جدا شده بودند. اعضای نظیر لاریونوف، گنچاروا، تاتلین و ک. مالویچ.
- ۱۷- Filippo Tommaso Marinetti (۱۸۷۶ - ۱۹۴۴)؛ نویسنده ایتالیایی - فرانسوی که بعنوان بنیانگذار فوتوریسم شناخته می شود و در سال ۱۹۱۴ (نه ۱۹۱۳) از روسیه دیدار کرد.
- ۱۸- Sergei Gorodetsky (۱۸۸۴ - ۱۹۶۷)؛ نویسنده و از بنیانگذاران "راهنمای شاعر" و جریان اکمه ئیست(اوج گرا).
- ۱۹- Nikolai Gumilev (۱۸۸۶ - ۱۹۲۱)؛ شاعر و منتقد اکمه ئیست.
- ۲۰- Voyna i Mir؛ با توجه به اینکه Mir در روسی هم به معنای جهان و هم به معنای صلح است، جنگ و صلح هم معنا می دهد.
- ۲۱- Mezzanine of Poetry (مزاینین شعر) گروه فوتوریست رقیب.
- ۲۲- احتمالاً منظور این قسمت شعر است:

....

اما

من

می بینم

عبور آن کس را

که هیچ کس نمی بیند

از کوهسار زمان

می بینم

فرود ۱۹۱۶ را

بر تاج خار انقلاب

ابر شلوار پوش / انتشارات مینا / ترجمه مدیا کاشیگر.

23- all Moscovites

۲۴- Productivist Futurist؛ پروداکتیویسم نام جنبش هنری بود که پس از انقلاب روسیه توسط گروهی از کنستراکتیویست ها پایه گذاری شد و معتقد بود که هنر باید نقش سودمند اجتماعی و عملی ایفا کند.

۲۵- Boris Arvatov (۱۸۹۶ - ۱۹۴۰)؛ منتقد و تئوریسین فوتوریست. از بنیانگذاران لف.

۲۶- Constructivist؛ یک فلسفه و مکتب هنری و معماری که پس از انقلاب اکتبر در روسیه پایه گذاری شد و در اساس ردیه ای بود به "هنر برای هنر" و به هنر به مثابه عمل در راه هدفی اجتماعی می نگریست.

۲۷- Aleksandr Rodchenko (۱۸۹۱ - ۱۹۵۶)؛ هنرمند، مجسمه ساز، عکاس، گرافیست و طراح فوتوریست. از همراهان بسیار نزدیک مایاکوفسکی بود و آثار مشترک فراوانی بجای گذاشتند. از پیشگامان کنستراکتیویسم.

۲۸- Anton Lavinsky (۱۸۶۳ - ۱۹۶۸)؛ هنرمند کنستراکتیویست. با مایاکوفسکی و رودچنکو در رستا همکاری کرد.

۲۹- Kshesinsky؛ کاخ کشینسکی. مقررماندهی بلشویک ها در دوره پیش از انقلاب اکتبر.

۳۰- Proletkult؛ ترکیب اختصاری دو کلمه پرولتاریا و فرهنگ. به مفهوم فرهنگ پرولتری. این جریان مدعی بود هدفش با فرهنگ کردن پرولتاریاست!

۳۱- تاریخ انقلاب اکتبر به تقویم قدیمی روسیه.

۳۲- Izo, Teo, Muzo؛ شاخه های هنر، به ترتیب هنر تجسمی، نمایشی و موسیقایی (موزیکال).

۳۳- برای دیدن این اثر به عکس صفحه ۲۸ مراجعه کنید. اثری از Vladimir Tatlin (۱۸۸۵ - ۱۹۵۳)؛ نقاش و آرشیتکت کنستراکتیویست.

۳۴- Mystery-Bouffe؛ تئاتری بر اساس نمایشنامه ای به همین نام اثر مایاکوفسکی که در آن پرولتاریا(ناپاک) بر بورژوازی(پاک) غلبه می کند. کارگردان این تئاتر مایرهودل بود؛ Vsevolod Meyerhold (۱۸۷۴ - ۱۹۴۰)؛ مایرهودل در اواخر دهه سی به جرم جاسوسی بازداشت و سرانجام تیرباران گردید.

۳۵- Stenka Razin؛ شعری بلند از کامنسکی که مضمون آن شورش های قرن ۱۷ در روسیه است.

۳۶- Rosta؛ آژانس تلگراف دولتی؛ که مایاکوفسکی به همراه رودچنکو برای آن صدها پوستر با مضمون تبلیغی تهیه کرد. برای نمونه تصویر صفحه ۶ را ببینید.

۳۷- Com-Fut؛ کمیته فوتوریست های کمونیست.

۳۸- RSFSR؛ مخفف جمهوری فدراتیو شورایی سوسیالیستی روسیه. نام پیشین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴.

۳۹- Vyborg؛ نام منطقه و همچنین بندری در استان پتروگراد.

۴۰- Tvorchestvo؛ به معنی تکوین یا آفرینش، گروه و نشریه ای فوتوریستی که در سال ۱۹۱۸ در ولادیوسک در سیبری تاسیس شد.

41- Palmov

42- Pink Bely

۴۳- N. Osinsky (۱۸۸۷ - ۱۹۳۸)؛ سیاستمدار و اقتصاد دان، ویراستار و روزنامه نگار پراودا.

۴۴- Anna Akhmatova (۱۸۸۹ - ۱۹۶۶)؛ شاعر اگمه نیست معروف روس.

۴۵- Pinkerton؛ منظور رمانهای کارآگاهی حول شخصیت نات پینکرتون است.

۴۶- Nikolai Bukharin (۱۸۸۸ - ۱۹۳۸)؛ سیاستمدار و اقتصاددان. عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک. و نظریه پرداز هنر و ادبیات. از پایه گذاران "رتالیسم سوسیالیستی" در اواخر دهه ۳۰ به جرم توطئه و جاسوسی محاکمه و اعدام شد.

۴۷- برادران Seraption ؛ گروه نویسندگان مستقل (فدین، کاورین، زوشچنکو و دیگران) که بسیار تحت تاثیر یوگنی زامیاتین بودند.

۴۸- Boris Pilnyak (۱۸۹۴ - ۱۹۴۱)؛ نویسنده مستقل؛ نویسنده "سال لخت" و "ولگا به خزر می ریزد". بعدها از شوروی به امریکا مهاجرت کرد.

۴۹- NEP (New Economy Policy)؛ سیاست جدید اقتصادی. در سال ۱۹۲۱ پس از پایان جنگ داخلی اقتصاد شوروی در مرز فروپاشی بود. برای بازگشت روال طبیعی به اقتصاد، به یک سری از روابط اقتصادی سرمایه داری بطور محدود و تحت کنترل اجازه فعالیت داده شد.

۵۰- mena vekh؛ البته از منظور از تجدید نظر طلب مفهوم مارکسیستی رویزونیسم نیست بلکه عنوان مجموعه تالیفات و جنبشی میان نویسندگان مشخص مهاجر به خارج شوروی بود که با ترک مواضع علیه بلشویک ها در عوض قصد همکاری با آنها را داشتند.

۵۱- Aleksei Tolstoy (۱۸۸۳ - ۱۹۴۵)؛ نویسنده رئالیست و داستانهای عملی تخیلی، در یک خانواده اعیان ورشکسته به دنیا آمد، بعد از انقلاب به منطقه تحت سلطه "سفید" ها را رفت و از روسیه خارج شد ولی در ۱۹۲۳ انقلاب را پذیرفت و به روسیه برگشت.

۵۲- Inkhut؛ انستیتوی فرهنگ هنرمندی.

۵۳- Vukhutemas؛ کارگاه عالی فنون هنرمندی.

۵۴- Gitis؛ انستیتوی رسمی هنرهای نمایشی.

۵۵- Opoyaz؛ انستیتوی مطالعاتی زبان شعر.

۵۶- از "تو دهنی به سلیقه عوام."

۵۷- همان

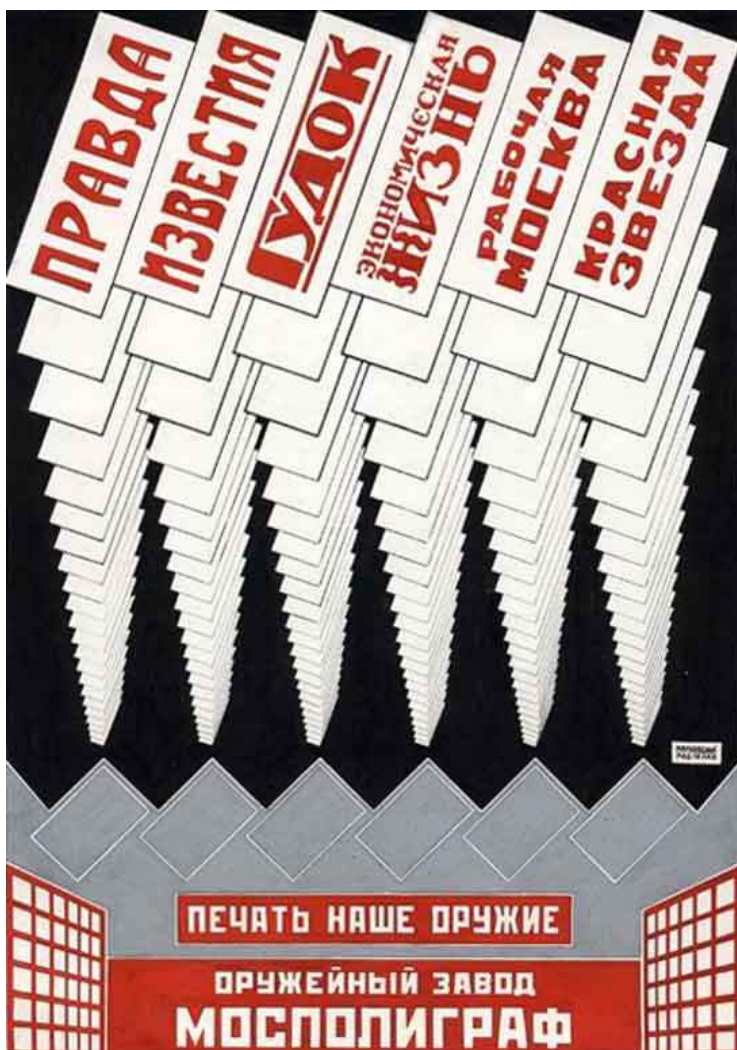
۵۸- Oscar Wilde (۱۸۵۴ - ۱۹۰۰)؛ نویسنده و شاعر ایرلندی. بخاطر نمایشنامه‌ها، لطیفه‌ها و شرح زندانش معروف شد.

۵۹- منظور کافه اصطبل پگاسوس است که پاتوق ایمیجیست‌ها بود. Pegasus: اسب بالدار اسطوره‌ای یونانی.

۶۰- Opoyazist؛ اعضای انستیتوی مطالعاتی زبان شعر، در راس آنها: و. اشکولفسکی، ا. بریک، ر. یاکوبسن.

۶۱- منظور از این جمله می‌تواند این باشد که جزئیات و مسائل ریز را در نظر بگیرید ولی آن را در متن و باتوجه به کلیتی که به آن تعلق دارد تحلیل کنید.

62- acquisitionists



مطبوعات سلاح ما هستند - رودچنگو

لف و مارکسیسم

مروری بر

مناظره مابین حامیان و مخالفین لف مایاکوفسکی

(۱۹۲۳)

تحت این عنوان ["لف و مارکسیسم" - مترجم انگلیسی] مناظره ای در ۳ جولای ۱۹۲۳ در تالار مالی دانشکده هنرهای زیبا به ریاست آ.و. لوناچارسکی^۱ برگزار گردید. با شرکت بریک، ترتیاکوف، کروچنیخ و لویدوف^۲ از لف، سخنرانی مخالفین، رفقا شچریاکوف^۳، مستیسلافسکی^۴، مارگولین^۵، لوگنیوف^۶ و همچنین از میان حضار رفقا رودف^۷، آورباخ^۸ و سوداکوف^۹. جلسه بحث بطور شگفت انگیزی مورد توجه عموم قرار گرفت. هجوم جوانان بحدی شدید بود که پس از سخنرانی لوناچارسکی نیاز بود ضمن درخواست تنفس با اظهار این کلمات که: "ما اکنون یک تنفس کوتاه اعلام می کنیم در پرتو این واقعیت که ۶۰۰ دانشجو قصد ورود به سالن را دارند و ما تنها می توانیم به ۱۰۰ نفر اجازه ورود دهیم." به [شلوغی] سالن اشاره شود.

بجای آروافت که دچار بیماری شده بود، سخنرانی آغازین بصورت فی البداهه بر عهده اوسپ بریک افتاد که در توضیحاتی بطور عمده به راههایی که فوتوریسم روسی را به لف رهنمون نمود پرداخت. بریک حد و مرزهای لف را بطور خلاصه تبیین کرد، اینکه لف زوم^۱ و بی محتوایی را صرفاً بعنوان آزمایشگاهی برای فرم بکار بسته و در عین حال از زاوم و بی محتوایی در آنجایی که مدعی غایت مندی فی نفسه است، گسست نموده بود. از سوی دیگر لف راه خود را از تلاش برای ساختن هنر نو با استفاده از روش های فرمی کهنه جدا نمود.

مخالفین مارکسیست پس از سخنان بریک، شروع به صحبت نمودند، عدم توافق بر سر مسئله امکان وجود فرهنگ پرولتری در میان آنان چنان مشهود بود که لوناچارسکی را در سخنرانی پایانی خود مجبور نمود با وادار کردن آنان به پذیرش واقعیت، قضیه را فیصله دهد. رفیق مشچریاکوف، که مخالف قطعیت امکان وجود فرهنگ پرولتری بود اظهار می کرد که هنر "شاعرانه پردازی" و "تفنی" است که پرولتاریا وقتی برای آن ندارد. همچنین رفیق لوگینوف، که مخالفت وی علیه لف تا حد سه حکم کلی بی اساس تقلیل نمود: لف مزخرف است؛ لف منش جنسی(!) بورژوازی است؛ و لف غیر قابل فهم است و به درد پرولتاریا نمی خورد.

جالب توجه آن بود که تالار روی این مسائل تا حد زیادی فهمیده تر از این سخنرانان برخورد می نمود و و بارها این ابراز عقیده های بی پایه با فریاد و همههمه و حتی سوت زدن قطع گردید.

با [سخنرانی] مخالفین غیر مارکسیست، اوضاع بدتر هم شد.

مارگولین، ظاهراً سخنرانی اش را چون خطابه ای مستقیم علیه اعضای لف به سبک سیسرو^۱ نوشته و پیشاپیش از بر کرده بود.

"شمایان از لف ... در حالی که بسوی اضاعی لف برمی گشت اینگونه آغاز کرد. ولی جمعیت خشمگین خواست که او خطاب به تالار صحبت کند. مارگولین نتوانست خود را از ساختار " ای شما که ... " خلاص کند و در انتها تنها یک آش شله قلمکار از سیسرو درآورد. انحرافات وی از پایه بحث با فریادهای درخور جمعیت محظوظ، همراه شد.

پس از وی، سخنگوی لف، لویدوف به این اظهار نظر مارگولین که می گفت "لف دیگر برای چه می کوشد اگر پیش از این، به هر آنچه خواسته دست یافته است؟" در پاسخی کاملاً توجیح کننده گفت: "رفیق مارگولین هنوز مغلوب نشده است." (pun در زبان روسی هم به مفهوم دست یافتن و هم به معنای مغلوب کردن است).

دومین غیر مارکسیست، مستیسلاوسکی با عصبانیت صحبت را آغاز کرد و **ناسزاگویان لف را هیچ و پوچ خواند؛** بعلاوه او آنچنان با انرژی ناسزا می گفت که همین انرژی، به تنهایی می توانست نشانگر "هیچ و پوچ" بودن حرفهای بی مایه خود مستیسلاوسکی باشد. به انضمام این قهر و غضب، یک سری دیگر از ادعاهای بشدت بی اساس اما به قدر کافی **گزاف** ردیف شد: انقلاب ساده است، انقلاب صریح است، از اینرو است که می آفریند. از این حرفها بوی خوش و قدیمی متافیزیک نارودنیکو به مشام می رسید ولی از تحلیل واقعی ماهیت لف خبری نبود.

لویدوف، به این سه نفر - رفقا مشچریاکوف، مارگولین و مستیسلاوسکی با تاکید بر نکات زیر پاسخ داد: ۱- که اصل تحت تاثیر قرار

دادن بورژوازی^۲ هنوز قدرت حیات خود را از دست نداده است. ۲- که شما نمی توانید این واقعیت که مردان نپ نشریه [لف] را نمی خردند دستاویزی برای حمله به لف قرار دهید (دانشجویان مدارس کارگران استطاعت خرید آن را ندارند). و ۳- شما نمی توانید یک انقلابی از ۱۰ به ۴ و یک آدم بی فرهنگ و مبتذل از ۴ به ۱۰ باشید که [این عبارت] در مورد کسانی بکار می رود که در هنر، فرصت طلبی مضاعف از خود نمایش می دهند ولی در سیاست و اقتصاد انقلابیونی ممتاز باقی می مانند.

ترتیاکف خطوط اساسی پیشروی لف را چنین ذکر کرد:

- ۱- انقلاب برای بازسازی بنیادین اجتماعی و اقتصادی نمی تواند نقش پایگاه مهمی چون فرهنگ را که در آن سلاح هنر ساخته می شود نادیده بگیرد.
- ۲- عناصر با ارزشی (شامل عناصر فرهنگی) که در جامعه بورژوازی بصورت خود بخودی انباشت گردیده اند، استعداد آن را دارند که تحت دیکتاتوری پرولتاریا در تولید سازمانیافته بکار روند.
- ۳- سرسختی در برابر سلايق جدید زیبایی شناختی همانا مقاومت پا گرفته در مدارس بورژوازی است که کلاسیک ها را به خورد ما می دهند. بسیاری از مردم نیز به رابطه ای که مجموعه ای از سلايق که فردیت، "من"، اسم، اصالت پدری و نام خانوادگی را خطاب قرار می دهد قناعت می کنند.
- ۴- لف تنها یک گروه هنری نیست. لف همه جا هست، هر جا که رکود زندگی، سنت ها، عادات و سلايق غالب است. در کار انستیتوی مرکزی کار و دیگر موسسات پرورش و استاندارد سازی نیز، لف حاضر است.

۵- لف متهم می گردد که واقعیت را انعکاس نمی دهد. این قابل فهم نیست چون لف آثاری هنری خلق می کند که به واقعیت خدمت می کند. لف اینطور فکر می کند که دیگر دوران ضبط واقعیت با استفاده از روشهای هنرمند - شاعرانه به سر آمده است. ما روش های دقیق تری برای ضبط در اختیار داریم - عکاسی، سینما، گزارش نویسی، ضبط صوت و غیره.

۶- چرا لف "تیپ" های جاری روز را تهیه نمی کند؟ چرا "قهرمانان" زمانه را ثبت و ضبط نمی کند؟

[این] تیپ ها بوسیله نویسندگان جامعه بورژوازی در نتیجه فرایند خودبخودی تبلور شخصیت های تحت فشار محیط معین اجتماعی بدست آمده اند. لف به تیپ ها و "استاندارد"هایی که مردم در این یا آن محیط صنعتی اخذ کرده اند اشتیاق بیشتری دارد تا تیپ های خود بخودی و تصادفی.

لف چه علاقه ای می تواند به قهرمانان منفرد داشته باشد وقتی وظیفه هر کلکتیو صنعتی یافتن و تجلیل از چنین قهرمانانی در میان خود است؟ (برای مثال قهرمان کار)

۷- کار اساسی ادبی لف در طرح ریزی ساختمان زندگی، کارخانه زبان بودن است. [زبانی] که تا این لحظه بصورت خود انگیخته و آزادانه توسعه یافته است. برای مطالعه ویژگی های آن [زبان] و استفاده از آن در زندگی، برای تغییر آن و تطبیق آن در حد امکان با خواسته های امروز. ارزش پراتیسین های زاوم دقیقا در این عرصه است که اینان آزمایشگاه تجزیه تحلیل و محک زنی لف بودند.

۸- در رابطه با جذب زاوم: بعید است از سوی کسانی که سرودهای کر زاوم را بدون یافتن چیز عجیبی در آن می خوانند، سرزندی در خصوص عدم ادراک آن بشنویم.

۹- کار روی زبان نیمه اول وظیفه ای است که لف برای آن محیا شده است. **تطبیق کلام برای تکالیف تبلیغ کمونیستی** نیمه دوم است. مضحک است که در زمانی درباره نمایش عینی حدت یابی تضادهای طبقاتی صحبت کنیم و در زمانی درباره مبارزه طبقاتی. اینجا لازم است به یک جزء لایتجزی از آنچه پروسه خلق هنری می نامند بپردازیم: مشخصا مخاطبین، که کلام بر روی آنان تاثیر می گذارد. **تسویه حساب با مخاطبین**^{۱۳} به جای تولید هنری کورکورانه هنرمند برای بازار یک اصل حیاتی لف است. اینگونه ما واقعا به سمت فهم خواست اجتماعی نزدیک خواهیم شد.

۱۰- تنها با شرکت عملی در ساختن کارهای سودمند برای حل مشکلات بتن آسای روز، شاعر - منوط به اینکه وی چگونه در دورنمای تاریخی نمایان شود - قادر به آفرینش مجموعه ای از آثار هنری خواهد بود که واقعیت وی را بهتر از هر "انعکاس" تصنعی نشان دهد.

رودف و آورباخ، در حینی که از یک سو به تندی به تولد "امپریالیستی" لف حمله می کردند و علیه پراتیسین های زاوم (آورباخ، در میان دیگر چیزها، می کوشید پراتیسین های زاوم را با توصل به دمیان بدنی^{۱۴} بکوبد) اعتراض می کردند به اهمیت عظیم جناح غیر زاوم لف برای انقلاب معترف بودند. رودف در پاسخ به اظهار مشچریاکوف که کتاب های لف فروش نمی روند تذکر داد: "البته خداسویچ^{۱۵} پنج هزار بورژوا دارد که کتابش را بخزند بدون آنکه حتی لای آن را باز کنند، ولی نویسنده پرولتر برای دانشجوین

انستیتوهای کارگری می نویسد، برای کارگرانی که شاید توان داشتن کتاب را نداشته باشند، کتابی که صدها نفر برای قرض گرفتن آن صف می کشند. این فرهنگ پرولتری است یا نه؟"

از میان جمعیت، سخنان کارگر و دانشجوی انستیتوی کارگری، سوداکوف بسیار جالب توجه بود. او گفت: "ساختن یک فرهنگ جوان به منظور دفن فرهنگ بورژوازی لازم است." "عقیده من این است که بیش از هرکس دیگر، فوتوریستها و لفیست ها علیه و برای نابودی فرهنگ بورژوازی مبارزه می کنند" "احساس می کنم لفیست ها در حال نزدیک شدن به فرهنگ توده ها هستند." "من لف را در کنار خود حس می کنم، پالایش یافته از روزمرگی و در حال ساختن راهی با طراحی نوین." سوداکوف درباره آثار لفیست ها گفت: "شما می خوانید و نمی فهمید، ولی وقتی من ماباکوفسکی و لویدوف و پیش درآمد بوف مرموز را می خوانم، وقتی نهایتاً حس می کنم آن را درک کرده ام، گویا واقعا کاری را به انجام رسانده ام."

سخنانش با تشویق، فریاد و تحصین قطع شد.

کسی از میان جمعیت به شکل زننده ای خطاب به سوداکوف فریاد زد: "کفاش! برو کفش هایت را بدوز." و سوداکوف به او چنین پاسخ داد: "کفش ها را خواهم دوخت و اینجا آنچه را که لازم است می گویم."

در اظهارات پایانی خود، رفیق لوناچارسکی با اظهار همبستگی با نقطه نظرات رفیق آورباخ برای جداکردن خود از سخنرانی رفقای که به شدت با فرهنگ پرولتری مخالفت می کردند مسیری طولانی را پیمود. سرزنش وی به رفیق مشچریاکوف، که معتقد بود فرهنگ "سرگرمی با بازیچه ها" و

"شاعرانه نویسی" است صحیح بود. لوناچارسکی چنین گفت: "و ساختمان یک دولت؟ قوائد نویسندگی - آیا این فرهنگ نیست؟"

بعلاوه رفیق لوناچارسکی در حالیکه درباره "شیفتگی پروداکتیویسم" هشدار می داد از "میراثی" که از فرهنگ و هنر بورژوازی برای ما باقی مانده دفاع نمود. وی با ورود مکانیزاسیون به هنر بوسیله ترتیاکوف مخالفت نموده، درباره فرم و محتوی، سوژه و بی سوژگی صحبت نمود و نهایتاً از صداقت هنرمندانه ای سخن گفت که به وفور در مایاکوفسکی یافت می شود ولی "متاسفانه مغلوب تاثیر مفرط فرم شده است." که می تواند این فکر را القا کند که "هیچ عمق احساسی" در پس آن وجود ندارد.

همچنین، رفیق لوناچارسکی در رابطه با "فرهنگ ماشین" در لف ادعا کرد که مکانیزاسیون مشخصه فرهنگ صنعتی است و اما نه فرهنگ پرولتری و در پرتو این [ادعا] از یک سو به رفیق چوژاک (بخاطر تعریف وی از هنر به مثابه ساختمان زندگی) و از سوی دیگر به رفیق مایرهودل بخاطر بی قاعدگی مفروض اش - که از دیدگاه رفیق لوناچارسکی، حاصل انگلی بودن پوسته فوقانی بورژوازی است - حمله برد.

به هر ترتیب رفیق لوناچارسکی مصادیق پیشنهادی برای هنر نظیر "تلاش برای آنچه زیباست"، "خیالپردازی آزاد"^{۱۶}، "تلاش آزاد برای ایدئال"^{۱۷} را، اینگونه خاتمه داد که صنعتی گرایی، احساس شهر و ماشین، و حس ریتم اقتصاد جدید همانطور که توسط لف تبیین شده در میان آنها [مصادیق فوق] "ضربان های عظیمی ایجاد می کنند و در پی دستاوردهای معینی هستند."

پایان سخنان رفیق لوناچارسکی یک نصیحت پدرانه به جوانان بود که مبادا توسط لف از راه به در شوند. جذبه این کلمات از اینجا بر می خیزد که: "ما در حال پشت سر گذاشتن فرهنگ دنیایی هستیم که باید از آن بیاموزیم." ولی واقعیت آن است که اینجا کسی چیزی برای یاد گرفتن از خود بجای نگذاشته است.

باعث تاسف است که زمان مناظره به پایان رسید زیرا لف مخالف امضای چنان بیانیه غیر منتظره، درباره جا زدن فرهنگ متروک و ارتجاعی جهان به عنوان فرهنگی با ارزش و همراستا با دیدگاه های لف بود.

یادداشت ها:

۱- Anatoly Lunacharsky (۱۸۹۴ - ۱۹۴۱)؛ عضو حزب بلشویک و اولین کمیسر خلق آگاهسازی فرهنگ و آموزش شوروی (نارکومات). منتقد، روزنامه نگار و تئوریسین در زمینه هنر و فرهنگ. از پایه گذاران پرولتکت و طرفداران "رنالیسم سوسیالیستی".

- 2- Levidov
- 3- Meshcheryakov
- 4- Mstislavsky
- 5- Margolin
- 6- Loginov
- 7- Rodov

8- Averbakh

9- Sudakov

۱۰- Zaum؛ کلمه ای که برای تعریف آزمایشهای زبانی برای نمادگرایی صوتی و آفرینش زبانی توسط فوتوریستهای روسی مثل خلبنیکوف، کروچنیخ و دیگران استفاده می گردید. این کلمه در ۱۹۱۳ توسط کروچنیخ ابداع شد و از پیشوند za به معنای پشت و پس و اسم um به معنای ذهن تشکیل می گردد. - ویکپدیا

۱۱- Cicero؛ شخصیت روم باستان که بخاطر خطابه های آتشین اش مشهور بود.

12- epater les bourgeois

13- reckoning of the audience

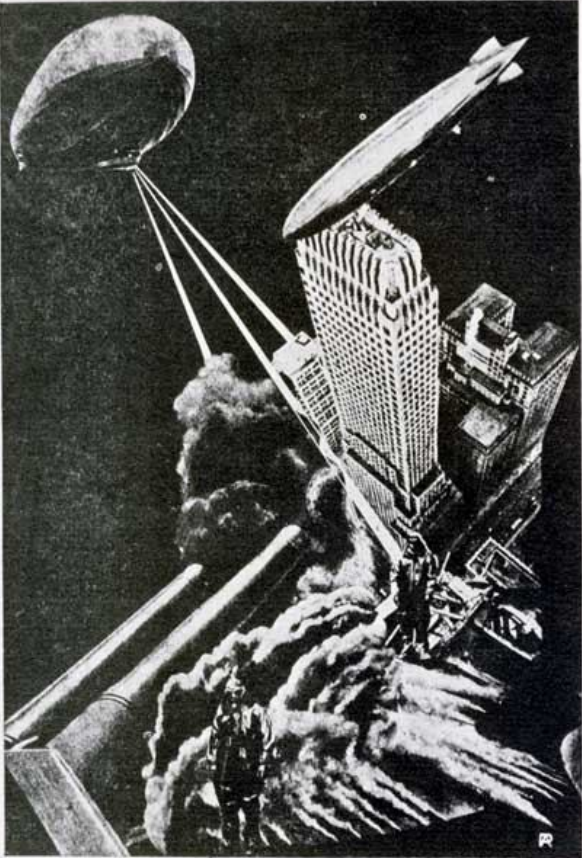
۱۴- Demyan Bedny (۱۸۸۳ - ۱۹۴۵)؛ نام مستعار Yefim Pridvorov شاعر و هجو نویس و روزنامه نگار بلشویک. معنای آن "دمیان فقیر" است.

15- Khodasevich

16- free fantasy

17- ree striving for the ideal

За Рубежом № 2 АВГУСТ 1930



СМОТРИТЕ!
 ВО СЛАВУ
 СВОЕЙ ДИКТАТУРЫ
 ДЕТЕРДИНГ И РОКФЕЛЛЕР „СПАСАЮТ“ КУЛЬТУРУ

Фото - монтаж А. Родченко

کاری از رودچنکو - جلد نشریه "زا روبژوم" شماره ۲؛ ۱۹۳۰

منابع و مراجع

- A Slap in the Face of Public Taste, Marxists.org

- On Futurism Vladimir mayakovsky , Sovlit magazine No.3, English translation by: Eric Konkol, Russian text: Literaturnoye nasledstvo: Novoye o Mayakovskom. Glavnii redaktor: V.V. Vinogradov. Izdatel'stvo Akademii Nauk SSSR. Moskva. 1958. st. 175-178.

- The LEF Program, Mayakovsky et al, Sovlit magazine No.3, English translation by: Eric Konkol, Russian text: LEF, No.1 (1923).

- LEF and Marxism, Review of a Debate between Supporters and Opponents of Mayakovsky's LEF(1923), SOVlit magazine No.3, English translation by Eric Konkol, Russian text: LEF No.4 (August-December 1923), 1924.



میر افتخارات